سوره مبارکه سجده

جلسه خانوادگی / آبان-آذر ۹۷

استاد اخوت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدالله رب العالمين

اللهم صل على محمد و آل محمد

فهرست مطالب

جلسه اول ۹۷/۰۸/۰۲ .... ۴

متن سوره ۴

شناسایی رب العالمین ۶

معرفی انذار به عنوان غایت کتاب ۶

تدبیر، رب، عرش، ولایت و شفاعت ۷

عروج ۷

عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ ۷

خلق احسن ۸

سمع و ابصار و افئده ۸

لقاء رب ۹

ملک الموت ۱۰

یقین در زندگی ۱۰

جهنم و عذاب ۱۲

جلسه دوم ۹۷/۰۸/۰۹ .... ۱۴

نکاتی در باب زیارت اربعین ۱۴

مطالعه سوره سجده ۱۹

جلسه سوم ۱۶ آبان ۹۷ .... ۲۳

دعاها و حدیث کساء ۲۹

جلسه چهارم ۹۷/۰۸/۲۳ .... ۳۲

جلسه پنجم ۹۷/۰۸/۳۰ .... ۳۹

ولایت و شفاعت ۳۹
تفاوت نصیر و شفیع ۴۱
محل تدبیر آسمان است ۴۱
مخلوق دارای حسن است ۴۲
سمع و ابصار و افئده سه نعمت اصلی که باید مورد شکر و برنامه ریزی قرار گیرد ۴۳
فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِه ۴۵
هدایت به امر نتیجه یقین داشتن ۴۵
جلسه ششم ۹۷/۰۹/۰۷ .... ۴۸
فتح و قرب ۴۸
سمع و بصر ۵۰
فتح و فرج ۵۱
انتظار ۵۲
نکاتی از سوره ۵۲

جلسه اول ۹۷/۰۸/۰۲

- برای سلامتی خودتان و خانواده‌تان و همه زوار ابی عبدالله (علیه السلام)، صلواتی ختم بفرمایید.
- برای اینکه نام همه ما را جزء زائرین اباعبدالله (علیه السلام) ثبت کنند، صلواتی ختم بفرمایید.
- نمی‌دانیم افرادی که در جمع هستند چه حوائجی دارند اما همین مقدار می‌دانیم که خیلی حاجت دارند و این هم طبیعی است. جهت برآورده شدن جمیع این حوائج، صلواتی ختم بفرمایید.

***

در جلسات قبل سوره مبارکه لقمان را مطالعه کردیم و برخی از نکات آن را مطرح کردیم.

از این جلسه سوره مبارکه سجده را آغاز می‌کنیم که از سوره‌های عزائم است و دارای سجده واجب می‌باشد.

این سوره آخرین سوره الم است و به نوعی می‌تواند جمع‌بندی این سوره‌ها نیز قلمداد شود. شبیه است به سوره‌های قبلی اما مختصات مخصوص به خود را دارد و سوره بسیار عظیمی است.

متن سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى‏ عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ (۴) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذلِكَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْ‏ءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ (۹) وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى‏ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ لَوْ تَرى‏ إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا إِنَّا نَسِيناكُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶) فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى نُزُلاً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَ أَمَّا الَّذينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعيدُوا فيها وَ قيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰) وَ لَنُذيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْها إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمينَ مُنْتَقِمُونَ (۲۲) وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَلا تَكُنْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَني إِسْرائيلَ (۲۳) وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ في مَساكِنِهِمْ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ أَ فَلا يَسْمَعُونَ (۲۶) أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ (۲۷) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذينَ كَفَرُوا إيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

بخش‌هایی از دعای کمیل از این سوره گرفته شده است. سوره خیلی سریع، با سی آیه تمام می‌شود، به خلاف سوره‌های بقره و آل عمران که آیات‌شان زیاد است. خیلی راحت این سی آیه در ذهن انعکاس می‌یابد و آیاتش یکی یکی در ذهن می‌آید و موضوعات سوره را به راحتی می‌توان دسته‌بندی کرد. اما برای تحلیل سوره و فهم آنچه می‌خواهد بگوید کار کمی سخت می شود و خیلی به ندرت می شود که افراد مفاهیمی که در سوره آمده است را تحلیل کنند. نوعا تلفیق آیات را نمی‌توانند انجام دهند. این از خصوصیات این سوره است و از آن سوره‌هایی است که به صرفه است که با یک دور خواندن سریع از آن رد شد! برخی از سوره‌ها مشخص است که برای اشخاص خاص و افراد خاص است، مثل این سوره که برای شخص شخیصی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، است که از آن دعای کمیل استخراج می‌کنند.

ما در حد وسع‌مان و در حدی که نامی از سوره برده باشیم، یکسری مطالب را مطرح می‌کنیم، شاید کمی از عظمت آن درک شود.

شناسایی رب العالمین

تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۲)

سـوره‌های مربوط به کتاب، مثل بقره و آل عمران و سـوره‌های حوامیم و سـوره مبارکه حمد را به یکدیگر متصـل می‌کند. به جای «الحمدالله رب العالمین»، «تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ» آمده اسـت. «تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ» از سـوره بقره اسـت. در چند جای دیگر بحث تنزیل کتاب را داریم، که همه را «به رب العالمین» متصـل می‌کند.

مطلب اول این است که اگر کسی بخواهد رب العالمین را شناسایی کند و رب را حمد کند، از وجوه حمدش، «رب العالمین» ا ست. به تدریج و در پی حوادث و برای سرنو شت سازی، نازل کرد تا ربوبیت او جریان یابد. نزول کتاب در هستی و ربوبیت خدا در کل هستی.

معرفی انذار به عنوان غایت کتاب

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)

برخی از افراد اعتقاد دارند که حرف‌های پیامبر (صل الله علیه و آله) ذهنیت خودشان بوده است. «افتراء» یعنی خودش بریده و دوخته و به خدا نسبت داده ا ست و چیزی نیست که خدا نازل کرده با شد. آیه ۳، این سوره را به همه سوره‌هایی مثل یس و یونس که بحث انذار را مطرح می‌کند، گره می‌زند. از هو الحق به سوره رعد گره می‌زند. «و لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ» با سوره یس پیوند می‌خورد که فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يس (١) وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (٢) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (٣) عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ (۶)

اگر بخواهیم قرآن به قرآن کار کنیم، «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» معادل خروج از غفلت می‌شود.

غایت کتاب را، انذار معرفی می‌کند و رسیدن به هدایت یعنی برطرف شدن پرده‌های غفلت که در سوره یس آنها را مطرح می‌کند.

تدبیر، رب، عرش، ولایت و شفاعت

اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا شَفیعٍ أَفَلا تَتَذَکَّرُونَ (۴)

این آیه شبیه به سوره مبارکه یونس می‌شود. این سوره خیلی راحت قابلیت کار کردن به روش قرآن به قرآن را دارد. بحث ربوبیت خدا و تدبیر او را مطرح می کند. ربوبیت خدا با عرش در قرآن گره خورده است. هر زمانی کلمه رب در قرآن می‌آید به طور طبیعی کلمه عرش نیز با آن می‌آید. و هر زمانی بحث رب و عرش باشد، کلمه تدبیر هم مطرح می شود. هر زمانی کلمات تدبیر، رب و عرش مطرح می شود، حتما کلمه ولایت نیز با آنها هست و هر زمانی کلمه ولایت مطرح شود، حتما کلمه شفاعت هم مطرح می شود. این‌ها کلماتی هستند که در یک بستر قرار دارند. ولایت خدا، لاینقطع است و در هر لحظه‌ای جاری است و اینگونه نیست که زمانی خلق کرده باشد و بعد تدبیر کرده باشد سپس رها کرده باشد. یعنی اگر ما زنده‌ایم، در هر لحظه‌ای حیات در حال افاضه شدن است و دائما در تدبیر او هستیم. اگر کسی خدا را اینگونه ببیند، تقوا برایش راحت می‌شود و به خداوند متصل می‌شود.

عروج

یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵)

بحث عروج که در سوره معارج و سباء می‌باشد، در اینجا نیز آمده است. همیشه امر از آسمان به زمین نازل می‌شود. از مواردی است که خیلی مهم است. در اینجا «الف» سنه آمده است و در برخی دیگر خمسین آمده است. از رموز قرآن، اختلاف بین این دو عدد است. روزی که معادل هزار سال است. علت تفاوت یا این است که بسترها و مراتب متفاوت است یا اینکه که ممکن است سنه‌ها یا واحدش متفاوت باشد که البته این طبیعی است.

عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ

ذلِکَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزیزُ الرَّحیمُ (۶)

خدا عالم غیب و شهادت است و رب عالمینش غیب و شهادت دارد. غیب به معنای ندیدن نیست بلکه منظور این است که ماهیت‌اش غیب است. ما هوا و اکسیژن را هم نمی‌بینیم و به آنها جسم لطیف گویند اما غیب، ماهیتش غیب‌اش است و مثل روح است که قابلیت رویت ندارد. هم عالِم غیب و شهادت داریم و هم عالَم غیب و شهادت.

خلق احسن

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ (۷)

سوره از یک مرتبه بالایی، کم‌کم نازل می‌شود. از رب العالمین تا معرفی روز تدبیر و عروج. تا به آیه ۷ می‌رسیم که هر موجودی را که می‌بینید، خداوند او را نیکو خلق کرده است. از دوربینی که کل عوالم و هستی را نگاه می‌کند، هر کدام از مخلوقات را که ببینید، «احسن کل شیء» هستند. در این خلقی که کرده است، یک مرتبه طین را می‌بینید که خداوند انسان را از طین خلق کرده است و طبق این قاعده هر چیزی که خلق می شود، «احسن کل شیء خلقه» است.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ (۸)

طین در مرتبه خودش احسن است و وقتی ماء مهین می‌شود نیز احسن است. هر موجودی که از هر خلقی پدیدار می‌شود، گویی از حسنی به حسنی دیگری منتقل می‌شود. چیزی از سوء خلق نمی‌شود. هر آنچه که خلق می‌شود، از حسن خلق می‌شود.

قاعده حسن در عالم است که هر چیزی در عالم است مفطور به حُسن است و نه سوء.

«خلق مِنْ طِینٍ» است یعنی خداوند برای خلق نیازی به طین ندارد اما جنس انسان از طین است. به سبب طین، خلق کرده است. برای خدا «باء» معنا ندارد و اگر «باء» باشد، «باء» تجلی است و نه سببیت.

اینکه هیچ موجودی سوء نیست، نگاه انسان به عالم را تغییر می‌دهد. البته نسبت‌هایشان ممکن است برای هم تزاحم‌هایی ایجاد کند مثل موجودی برای انسان.

سمع و ابصار و افئده

ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ (۹)

در همه انسان‌ها به واسطه سوّی شدنشان، روح خدا دمیده شده است.

«ماء مهین» در اینجا اینگونه است. در برخی جاها بحث «نطفه» را مطرح می کند و در برخی جاها «ماء مهین» را. «ماءٍ مَهِینٍ» نمی گوید که اهانت کند بلکه توجه می‌دهد به آبی که به ظاهر کسی فکر نمی کند موجودی از آن در بیاید. به آن نمی‌خورد که موجودی از آن در بیاید! و کسی باور نمی کند از این آب، انسانی ایجاد شود.

این از معجزات خلقت ا ست. کـ سانی که زیـ ست خوانده‌اند این را خیلی خوب درک می کنند. در آزمایـ شگاه خیلی سعی می کنند، سلولی را ابداع کنند اما در نهایت قادر به القاء حیات یا نفخه روح نیستند. این برای خداست و خودش آن را جاری می کند.

خداوند به انسان سه عطیه داده است. در کل عالم را ببینید، یک دور به عرش رفته‌اید، به زمین برگشته‌اید، از آسمان کتاب را دیده‌اید و حالا می‌خواهید با همان نگاه عرشـی خود انسان را تحلیل کنید. نگاه می کنید که انسـان از نفخه روح الهی اسـت و سـمع دارد (که مفرد اسـت) و ابصـار (که جمع اسـت) دارد و انسـان را با سـمع و ابصـار و افئده می‌شناسید و انتظار این است که عاقبت‌نگری و آنچه در مورد انسان قبلا گفته است، توسط این سه رقم بخورد. اینکه انسان به واسطه خوب دیدن و خوب شنیدن و افئده داشتن به شکر دست پیدا کند.

در سوره مبارکه لقمان خواندیم که فرمود ما به لقمان حکمت دادیم تا شکر گذار با شد. سرّ شکرگذاری در اینجا بهره‌مندی از سمع و ابصار و افئده است. در این سوره باید به دنبال چیزی بگردیم تا بتواند سمع و ابصار و افئده ما را فعال کند.

لقاء رب

وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ (۱۰)

بعد از ذکر این آیات به سـراغ افرادی می‌رود که شـکر نکرده‌اند و از دلایل و مشـکلاتشـان می گوید. این حرف در تمام قرآن وجود دارد. این تعبیر علمی و جالبی اسـت. متلاشـی شـدن اجزاء را «ضَـلَلْنا فِی الْأَرْض» می گوید. علمی بحث می کند. اجزای بدن که جدا می‌شود، نه تنها تبدیل به خاک می‌شود بلکه ممکن است در بدن موجودات دیگر قرار بگیرد و هر قسمت بدن، در جایی با شد. مشکل این افراد اینها نیست بلکه «بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُون» است. «لقاء رب» هم فقط قیامت نیسـت. در آیات قرآن وقتی از «لقاء رب» می گوید، بحث قیامت نمی کند. اسـم فاعل می‌آورد، «فملاقیه» می گوید. اسم فاعل برای «کل شیء هالک» آورده است و نگفته «یهلک». مضارع به کار نبرده است. این فرد مطلقا لقاء رب را باور ندارد. یعنی هرکسی دیدار خدا برایش در لحظات مرگش و یا در زندگی، ناباورانه با شد، نه مرگ را باور می کند و نه بعث را.

ملک الموت

قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱)

ملک الموت می‌میراند. گویی می گوید شما هر روز می‌مردید و زنده می شدید. «توفّی» فقط مربوط به مرگ نیست. اما وقتی این تبدیل به ملک الموت می‌شود، تبدیل به مرگ می‌شود. به نوعی در این آیه نصیحتی وجود دارد که اگر کسی می‌خواهد لقاء پروردگار را باور کند به کلمه «توفّی» توجه کند. «توفّی» فقط مربوط به مرگ نیست و در سوره زمر این موضوع را مطرح می کند.

یقین در زندگی

وَ لَوْ تَری إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲)

این آیه، آیه ۹ را معکوس کرده است. قلب است که انسان را نسبت به چیزی سرش را پایین می‌اندازد یا بالا می‌آورد. «افئده» از همینجا پیدا می شود. این آیه خیلی مهم ا ست. چاره انسان در شکرگذاری و ا ستفاده از سمع و ابصار و افئده‌اش، گوهری به نام «یقین» است. اگر گوهری به نام یقین در زندگی انسان حاصل شد، سمع و ابصار و افئده شروع می کنند به دیدن و شنیدن. «إِنَّا مُوقِنُون» یعنی یقینی پیدا کرده‌اند. بنابراین انسان برای ا ستفاده از چشم و گوش و ابصارش باید به سراغ یقینیات برود و باید ببیند که چیزی یقینی است. این می‌شود آیه ۴ سوره مبارکه لقمان (الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُون) یعنی به سبب آخرت یقین را جاری می کردند و گفتیم آخرت می‌شود آن حقایقی که جاری است.

یقین خیلی عجیب است. برخی فکر می کنند، یقین برای انسان‌های تراز اول است اما مثلا این یقین است که اگر کسی برای کسی چاهی بکند، خودش در آن چاه می‌افتد. این یقین است. «یوقنون» یعنی پس چاه برای کسی نمی‌کند تا داخل آن نیفتد! یقین از همان سال اول و دوم در انسان متولد می‌شود. اینکه شما نباید به خودت ضرر بزنی، یک یقین است که باید در زندگی جاری شود.

لطفا آنچه یقین است یعنی «حقیقت ثابت لایتغیر» است را، در زندگی‌ات جاری کن! یقینیاتی که در زندگی داریم زیاد است و واقعا اگر کسی به یک حرف یقینی عمل کند، گویی به همه یقینیات عمل کرده است! چون نمی‌شود به یک یقینی عمل کند و با بقیه یقینیات کاری نداشته باشد. سازه یقین در انسان جریانی از شکر را ایجاد می کند و اگر ما کاری می کنیم که به ضررمان است یعنی اساسا ما «یوقنون» نیستیم.

انسان حس تجربه‌اش، مقدم بر ادراکش می‌شود. اگر هر کسی بتواند کاری را بدون تجربه بفهمد، زندگی‌اش متحول می‌شود! و نواقصی را که در زندگی‌های مختلف هست، از زندگی خودش حذف می‌کند.

قوانین و حقایق را از حکما می‌توان فهمید. مثلا امیرالمؤمنین (علیه السلام) قوانین را گفته است. مثلا فرموده‌اند اگر کسی به عیب دیگری نظر کرد و از عیوب خود غافل شد و مشغول عیوب دیگران شد، در هلاکت قرار می‌گیرد. مشغول شدن یعنی محور توجه من، می‌شود دیگران. این حرفی یقینی است و باید در زندگی چنین کاری را انجام دهد.

اگر کسی فقط و فقط در زندگی خانوادگی خود طعنه و سرزنش را حذف کند، به اختلاف و تعارض‌های جدی برخورد نمی‌کند. «طعنه» یعنی من بری از خطا هستم و عصمتی دارم که شما ندارید..!

اگر کسی همین یک حدیث را یقین کند و در زندگی جاری کند، یقینیات چون زنجیره هستند، همه را در زندگی جاری خواهد کرد. قانون‌ها دارای پیوستگی هستند. به دلیل پیوستگی قوانین، اگر یکی از آنها را جاری کرد، بقیه قوانین نیز جاری خواهد شد.

به خدا قسم اگر کسی در هر جای این عالم به آنچه که خدا به او علم داده است عمل کند، به رستگاری می‌رسد. چون عمل به علمی که می‌داند، او را به سمت هدایت پیش خواهد برد. نمی‌تواند او گمراه بماند و این غیرممکن است.

در اقصی نقاط دنیا افرادی را می‌بینید که خیلی انسان‌های خوبی هستند، این‌ها به خاطر آنچه می‌دانستند و عمل کرده‌اند، چنین شده‌اند. قطعا این‌ها به تمام فلاح و رستگاری در زندگی‌شان خواهند رسید. این رستگاری را اگر ولایت و تشیع بدانیم، این‌ها حتما نائل می‌شوند. یعنی حتی اگر شده خود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برود سراغ این‌ها و القای شهادتین به اینان کند، این انجام می‌شود و اصلا کار امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همین است.

باید یقین را جدی گرفت. خطبه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه را بخوانید و از آنها، یکی را اجرا کنید.

در مورد واژه «یقین» در فارسی می‌گوییم علم قطعی. «شک» این است که ندانم و مطمئن نباشم. اما در قرآن «یقین» یکسری حقایقی هستند که قابل تشکیک نیستند. «یقین» به حقایقی گفته می‌شود که در آن هیچ خدشه‌ای وارد نیست. علم به یقین را «علم الیقین» می‌گویند. مشاهده یقین را «عین الیقین» گویند. خود یقین را «حق الیقین» گویند. مثلا رسول الله (صل الله علیه و آله و سلم) حق الیقین است. در سوره مبارکه حاقه به این موضوع اشاره می‌شود که پیامبر خود یقین است.

کسی که می‌خواهد ازدواج کند، قانون‌های ازدواج می‌شود یقین اما اینکه سرنوشت او چه می‌شود اصلا جزء یقینیات نیست. قانون می‌شود، یقین. یقین در دنیا نیست و در آخرت است. یقین در حقایق ثابت است. در اینکه هر عملی متناسب با خودش عکس العملی دارد. «یوقنون» یعنی شناخت حقایق و جاری کردن آن در زندگی. «شک» می شود إعراض از یقینیات. فرد در زندگی‌اش از یقینیات خالی باشد. شک، تردید نیست بلکه فقدان یقین است. در واقع کسی که در زندگی حظّ و بهره‌ای از یقین ندارد، دچار شک است.

الان همه شما بیچاره اربعین هستید و دلتان آنجاست و برخی هم رفته‌اند. بیایید زیارت اربعین را به عنوان یک متن یقینی بخوانید. «ا شهد انک» یعنی یقین. «ا شهدها» متن و درس یقین هستند! این‌ها را لیست کنید و یکی از آنها را که به شما نزدیک‌تر است، انتخاب کنید و در زندگی جاری کنید.

«یوقنون» در قرآن یعنی جاری کردن یقین، بنابراین یقین خودش یک مصدر ا ست. یقین، مو ضوع ثابت واقع ا ست. اهل یقین شدن از همان دوره هفت سال اول امکان‌پذیر است. فهم قوانین و جاری کردن آنها، یقین است.

لیستی از کارهای نکرده خودم را استخراج می کنم. این یعنی نسبت به این موارد یقین ندارم. یقین مثل بهشت است و اگر از یکی از درهای یقین وارد شوید، وارد بهشت شده‌اید! یک یقین جاری کنید یعنی شما یقین جاری کرده‌اید! چون قانون‌ها به یکدیگر متصل هستند. یکی از راه‌های فهم، عمل به یقین است و وقتی یکی جاری شو،د بقیه را می‌فهمد و بالاخره «هم یوقنون» تبدیل به حکمت می‌شود.

من نمی‌دانم انسان در آخرت چگونه می‌خواهد سرش را بالا بگیرد اگر به او بگویند، تو به یک قانون ما هم عمل نکردی..! بگویند این همه قانون حقیقی ثابت بود و کافی بود فقط یکی از این‌ها را یقینی می کردی.

جهنم و عذاب

وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳)

اگر ما می‌خواستیم که به هر نفسی هدایتش را بدهیم، می‌دادیم، اما قضاء و قدر الهی بر این شد که «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ».

فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا إِنَّا نَسِيناكُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

کسی که در جهنم ا ست، باید عذاب خلد بکشد. صد سال دردنیا بوده ا ست و باید تا بی‌نهایت در عذاب با شد. چرا خدا اینگونه حرف می‌زند؟ این‌ها یک وجه از متشابهات قرآن است و باید حتما با محکمات آن خوانده شود.

محکماتش این است که «الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ». نمی‌شود که این آیه، خلاف آیه ۱۴ باشد. بنابراین این جهنم جزء این آیه نیست. این مطلب را در جلسه بعد ادامه می‌دهیم.

آیه ۳۴ سوره مبارکه لقمان می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ وَ ما تَدْری نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْری نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ».

انسان اگر اهل یقین نشود، به یکی از این دو مرض مبتلا می‌شود. یا این است که کلا همه چیز را رها می‌کند و با چیزی کاری ندارد یا به دنبال علومی می‌رود که اصلا به یقین در نمی‌آید و می‌خواهد آنها را در نظامی یقینی قرار دهد و بعد می‌خواهد آنها را تبدیل به قانون کند.

زیارت اربعین، متن یقینی است و عمل به آن یقین‌آور است. اگر انسان یقین داشته باشد که حسینی هست، وقتی به این آیه می‌رسد که؛ «وَ لَوْ شِئْنا لَآتَیْنا کُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعینَ» (۱۳) می‌گوید زشت است که جزء این‌ها باشم!

سرافکنده‌ترین افراد کسانی هستند که روز قیامت ببینند، انبیاء و اولیاء چه جان فشانی‌ها و از خودگذشتگی‌هایی کرده‌اند و دیگران نسبت به آنها هیچ قدردانی و پاسخ درستی نداشته‌اند. انسان به خاطر امام حسین (علیه السلام) خوب می‌شود. ما باید قبول کنیم که نباید در حیرت و ضلالت و گمراهی باشیم. چون امام حسین (علیه السلام) رفته است. معنی ندارد من در حیرت و ضلالت باشم! وقتی این را جاری می‌کنید، می‌دانید که اگر هر کاری را که مطابق خواست اهل بیت (علیهم السلام) است انجام دهید، به هیچ وجه در حیرت نخواهی ماند. به این می‌گوییم جاری کردن یقین. حیرت‌های گمراهی ناشی از قدرناشناسی از انبیاء و اولیاء و مردان الهی است.

هر کسی زیارت اربعین رفت، همه را حلال کنید و بقیه را دعا کنید.

جلسه دوم ۹۷/۰۸/۰۹

زیارت دوستانی که از پیاده‌روی اربعین تشریف آورده‌اند و آنهایی که نبوده‌اند که البته فکر می‌کنم حضورشان پررنگ‌تر بوده (همین که انسان دغدغه داشته باشد و چیزی را دوست داشته باشد، خداوند از او قبول می‌کند) قبول باشد. ان‌شاءالله برای اینکه تأثیر این عبادت‌ها و اطاعت‌ها را در زندگی فردی و اجتماعی خودمان ببینیم؛ صلواتی ختم بفرمایید.

نکاتی در باب زیارت اربعین

بنظرم می‌رسد برای مؤمن بی‌توفیقی معنا ندارد، اگر مؤمن باشد. به دلیل اینکه کار خیری را انجام نداده است اما به جای آن در حال انجام خیری دیگر است. وظیفه‌ای را انجام نمی‌دهد و به جای آن وظیفه دیگری را انجام می‌دهد.

ما باید به گونه‌ای زندگی کنیم که همه کارهای روزمره مان شبیه پیاده‌روی اربعین باشد، یعنی اینقدر با صفا و با اخلاص و جالب. هر کسی به دلیلی نمی‌رود، در مناسک استطاعت شرط است. مثل جنگ است که اگر استطاعت نباشد، موجب صدمه برای خود یا دیگران می‌شود. لذا بی‌توفیقی به این معنا نداریم. همه توفیق دارند، منتها بعضی چیزها را با برنامه‌ریزی می‌توان حل کرد و بخشی از بی‌توفیقی‌های ما به خاطر عدم برنامه‌ریزی است.

مثلا کسی می‌گوید من پول ندارم، یکی می‌گوید من جسمی نمی‌توانم. باید برای پول و ورزش برنامه‌ریزی کرد. دیگری آنقدر سفر را سخت می‌کند که نمی‌تواند برود. در همین مدرسه اگر احصاء کنید، بیست مدل به زیارت اربعین رفته‌اند! می‌شود یک روزه راه‌پیمایی رفت و بازگشت. این رفتارها را می‌شود برای سال بعد احصاء کرد. خاصیت مناسک این است که می‌شود طوری طراحی شود که به سهولت آدم‌ها بروند و برگردند.

دفتری تهیه کرده‌ام و مطالبی که را به ذهنم رسید را یادداشت کرده‌ام. سعی کردم سبک جدید خاطره‌نویسی را برای خود ابداع کنم! موضوعی را به سفر خود دادم، مثل سال قبل که در مورد «تغییر» بود.

امسال در مورد «مهمانی و میزبانی» است. چه کسی میزبان است؟ و من میهمان چه کسی هستم؟ هر اتفاقی می‌افتاد، من می‌شدم میهمان آن اتفاق و او هم میزبان من می‌شد. بعد در مورد معرفی آن میزبان متن نوشته‌ام.

در قســمت بالا، میزبان را معرفی کرده‌ام و در قســمت پایین شــرح فکری خودم را به عنوان میهمان گفته‌ام و در گوشـواره اول هر برگه، دلنوشـته خود را نوشـته‌ام و در گوشـواره دوم نکته‌ای حکیمانه را یادداشـت کرده‌ام و البته گاهی این‌ها مخلوط شده است!

جالبی این موضوع این است که همه این متن‌ها در مورد قیام است! این‌ها را که می‌نویسیم دلیلش این است که خود را نماینده گروهی می‌دانیم و در واقع این‌ها متعلق به مجموعه است.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدالله رب العالمین

اللهم صل علی محمد و آل محمد

میزبانت اگر قائم باشـد، تنها وتنها در صـورتی تو را که میهمانی قائم می‌کند که از خوان کرامتش قیام را طلب‌کنی وگرنه او با کرامت عطا می‌کند ولی برای تو ثمری جز بودن چند صباحی با او نخواهی داشت.

به همین دلیل است که خیلی‌ها سر این سفره بوده‌اند ولی یک عمر بوده‌اند و حتی هر روز عمرشان با او بوده‌اند ولی قائم نشده‌اند. خیابان‌های شهر این امام غریب قائم را ببین، اخلاقشان را و سکون و سکوتشان نسبت به خیلی چیزها را.

وقتی قیام‌طلب نکنی، به هر دلیل ساکن می شوی و نمی‌توانی در پی مصالح تعین شده توسط امامت حرکتی انجام دهی.

قیام طلب کردن به این است که آن‌قدر توانمند شوی، که بشود در زمینه‌ای روی تو حساب کرد و بخواهی از همان ناحیه توان‌هایت فراگیرشوی. «توانمند شدن + فراگیر شدن تا بی‌نهایت، معنای طلب قیام است.»

والسلام

میهمان خوان یکی از نیروهای انقلابی مؤمن عراقی، که حکومت و ولایت فقیه برایش مهم‌ترین امر زندگی است.

شب اربعین ۱۴۴۰

گوشواره اول :

داشتن فرهنگ شهادت میل به آخرت، محبت به اهل بیت علیهم السلام زمینه‌ساز فرهنگ قیام است. ولی اینها برای قیام کافی نیست اینکه در مسیر شهادت و محبت کار آمد باشی.

گوشواره دوم :

در این روزگار که همه کفر در مقابل همه اسلام صف کشیده است قیام به کارآمدی و خودنمایی برای مقابله با کفر تعریف می شود. قیامی که مقابل با کفر نداشته باشد قیام نیست هر چند ظاهرش حالت قیام داشته باشد. قیامی که تو را در برابر کفار مردود نکند و دشمن را از تو نا امید نکند و تو برای دشمن مهم نشوی قیام نیست.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدالله رب العالمین

اللهم صل علی محمد و آل محمد

هر کسی رزقی دارد و طعامی که خداوند به واسطه ظرفیت و ظرفش به او عطا می‌کند.

اگر با هر کسی هم باشی، تنها رزق خود را دریافت می‌کنید و این یعنی با امام هم اگر باشی به اندازه ظرف و ظرفیت خود دریافت خواهی داشت.

هر کسی رزقی دارد و طعامی که خداوند به واسطه ظرفیت و ظرفش، توان وساطت آن رزق به دیگران را به او عطاء کرده است. می‌تواند فیض خود را به دیگران هم برساند به همین دلیل است که نشست و برخاست با مؤمنین و اهل علم، دل انسان را روشن و فرد را از مواهب معنوی بهره‌مند می‌سازد. باید بین این دوگانه را جمع کرد و البته انصافا به سختی این کار ممکن است.

شب جمعه/ ۱۵ صفر ۱۴۴۰ میهمان راه‌های گل آلود باران‌زده

گوشواره اول :

بنظر می‌رسد

برای جمع کردن این ماجرا باید نقد را چسبید و با علما و مومنین نشست و برخاست کرد ولی دانست این مهم یعنی انتقال علم و ایمان به خود فرد وابسته است تا بار که را خواهد و میلش به که باشد.

گوشواره دوم :

بنظر می‌رسد

اگر ظرفیت خود را افزایش دهیم با نشست و برخاست‌ها جدیدی با علما و مومنین مواجه می‌شویم واساسا ظرفیت و ظرف موجب جلب روزی‌ها می‌شود.

از میهمانی راه‌های گل‌آلود این نصیبمان شد. مسیری سخت که کجا می‌رویم و چه می‌خواهند به ما یاد بدهند که از این مسیر می‌رویم..

خوب است این متن‌ها با تامل خوانده شود.

توشه‌هایی که در سفر این بار نصیب‌مان شد، بسیار پر و ارزشمند بود و برخی از این توشه‌هایی که نوشته شد برای خود بنده خیلی عجیب بود. باید زنجیره آن را بخوانید اما مهم‌ترینش این است که «همه چیز در عالم میزبان اوست تا به او چیزی بدهد، مطلبی یاد بدهد، خدمتی کند.» اما باید این حالت میزبانی را احساس کنیم. اگر کسی این دفتر را بخواند و فقط قسمت‌های پایین‌های دفتر را بخواند؛ میهمان راه‌های گل آلود، میهمان صبحانه‌های موکب‌ها، میهمان ذرات گرد و غبار، میهمان بادهای گرامی‌بخش، میهمانی کریمی از شهر توریج، میهمانی شب و سکوت، میهمانی نمازی در شب، میهمان خواب در شبی در توریج، میهمان دسته‌جات عزاداری و .. (هر خوابی و هر خوردنی را نمی‌گوییم، آنهایی که گفتند بفرمایید و ..) مهمان عطر در پیاده‌روی، مهمان نماز جماعت، مهمان زیارت اربعین. هر کدام از این‌ها متنی در مورد قیام دارد. در مسیر از منطقه توریج رفتیم و بعدا فهمیدیم که اسم آن مسیر راه علما (طریقه العلماء) است. در زمان صدام که زیارت ممنوع بوده است، در این مسیر عشایرنشین‌ها بوده‌اند و علماء مخفیانه از این مسیر برای زیارت می‌رفتند.

ان شاءالله کسانی که نیامده‌اند با خواندن این متن‌ها توفیقی که در انتظارشان هست را جلب کنند، به شرطی که برای سال بعد هرکسی از همین اربعین، نیت اربعین سال بعدش را بکند. به دوستان خود می‌گوییم که زیارت اربعین سال بعد را، از بعد از زیارت اربعین امسال قصد کنید! اگر بناست جسم‌تان را تقویت کنید، تقویت کنید. قصد همه رفتن باشد، همه ویزا بگیرید و آماده شوید. از همین الان همه قصد کنیم، مهم سر این قصد است. دلیلش این است که راه‌پیمایی اربعین میثاق جهانی با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. این راه‌پیمایی بعد از ظهور حضرت نیز باشکوه‌تر خواهد شد و منجر به امّت شدن می‌شود. حرکت مقدس ویژه‌ای است و منسک خاصی است.

هر روز ما را زیارت ثبت خواهند کرد، هرجا می‌روم با این نیت بروم. در اثر این زیارت انسان خیلی متحول می‌شود. کسی نگوید نمی‌توانم. قصد کنید. خداوند با شیوه‌های مختلف افراد را می‌برد.

برای بنده از همه این مهمانی‌ها عجیب‌تر، مهمانی قرآن بود که از همه مهمانی‌ها عجیب‌تر بود! هیچ مهمانی در هیچ جایی نمی‌تواند با شکوه‌تر از مهمانی خود قرآن شود. ان‌شاءالله حس کنیم که قرآن برای دست‌گیری ما آمده است و میزبان خوبی برای هدایت ما است.

***

از جلسه قبل سوره سجده را شروع کردیم و مهمان سوره سجده شدیم. نزدیک‌ترین کلمه به مهمانی بحث نیاز است و دعا و دعوت. در قرآن اگر کسی بخواهد دنبالش باشد، دعا و سؤال می‌شود مهمانی و میزبانی می‌شود دعوت. هر دو نیز از یک واژه است که «دَعَوَ» می‌باشد. دعا مهمانی و دعوت میزبانی است. در ذات و گوهره هر دو، قیام به عطاء است. یا عطاء کردن یا عطاء شدن. مهمانی و میزبانی به این دلیل به ذهنم رسید که از لوازم معنای قیام بود. با میزبانی و مهمانی نوعی قیام را در خودتان تجربه می‌کنید. بستری ایجاد می‌کند در قائم شدن و ایستادن و حرکت کردن و یکی از بسترهای قیام، ایجاد میزبانی و مهمانی است.

کسی که می‌خواهد در قیام مستقر شود، باید میزان یا مهمان خوبی باشد. در این بخش می‌توانید قیام را ببینید. آماده باش بودن برای مهمانی یا میزبانی را «قیام» می‌گویند. میزان و مهمان پیوسته آماده هستند تا این مهمانی تمام شود. مهمانی و میزبانی ایجاد استرس خاصی می‌کند و در فهم قیام خیلی مؤثر است. اینکه چطور میزبان برای اکرام مهمانش خود را آماده می‌کند یا چگونه مهمان در آماده باش برای اجرای حرف میزبان است، این شبیه قیام است.

خیلی‌ها تمایل دارند اردویی راه بندازیم و به صـــورت کاروانی به زیارت اربعین برویم اما به نظرم می‌رســـد که هر کسی هر جوری می‌رود، باید اینطور ببیند که اربعین اردویی ا ست که در آن افراد وارد اردوی ۲۲ میلیونی می شوند و این منجر می‌شـــود که بتوان تجربیات بســـیار زیادی را جمع کرد. این بار این اتفاق خیلی افتاد و البته این باعث افزایش سطح ارتباطات جمع می‌شود.

مطالعه سوره سجده

الم (۱) تَنْزیلُ الْکِتابِ لا رَیْبَ فیهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ (۲)

سوره سجده از سوره‌هایی است که خواندن آن به نوعی برای انسان واجب است. اما وجوب آن تکوینی است. دلیل واجب بودنش این است که وقتی خداوند انسان خلق را کرد، زمین را برای او مسجد قرار داد.

بنابراین در این سوره سجده، معنای سجده را باید فهمید و بعد اینکه مفهوم مسجد چیست.

انسان در جایی مستقر شده است و به تدریج با نزول کتاب، حقایق بر او نازل می‌شود. اولین خصوصیت مسجدی که خداوند انسان را در آن قرار داده است، این است که محل نزول وحی و کتاب است.

أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذیرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ (۳)

عده‌ای به دلایلی که نمی‌دانیم چیســـت، در این زمین حرف منذر را نشـــنیده‌اند و همین الان نیز این موضـــوع وجود دارد. اینکه کشورهایی هستند که حرف خدا و پیغمبر به آنها نرسیده است، اهمال ما بوده است. ممکن است جاهایی باشد که حرف انذار و کتاب هم نباشد و برای گسترش آن نیاز به تعاون است. این مسجد که به وسعت ارض است، نیاز به هم‌گرایی مردم هم دارد. اگر این هم‌گرایی وجود نداشته باشد، بخشی از ساکنان این مسجد مثل افرادی که در حرم امام رضا (علیه السلام) خوابشان می‌برد، خوابشان خواهد برد!

افتراء دو حالت دارد؛ یا این است که می‌گویند این حرف‌ها مخصوص کسی بوده است و مخاطبش شخصی است و دیگری هم اینکه بگویند حرف‌هایی که آمده؛ ساخته و پرداخته خود رسول است و در واقع این حالت دوم اصل است و اولی مودبانه‌تر همین حالت است!

هرکسی قاعده «لاریب فیه» را در وجود کتاب لحاظ نکند، به نوعی به این مفهوم افتراء نزدیک می‌شود.

تا به اینجا طرحی را چیدیم و زمین را محل را سجده گرفتیم و قواعد این مسجد و سجده را بررسی کردیم. بنابراین می‌توان سوره را با این رویکرد مطالعه کرده و بدین ترتیب عوامل و آسیب‌های مسجد دانستن زمین را، مورد بررسی قرار داد.

یکی از آسیب‌های زندگی به سبک مسجد و یا خود مسجد، افتراء است.
افتراء فقط این نیست که بگویند، قرآن از سوی خداوند نیست. بلکه افتراء می‌تواند این باشد که بگویند قرآن برای ما که نیست! به کسی داده‌اند، برای خودش است و ارتباطی با ما ندارد.

آدم‌ها ممکن است در این مسجد دنیا خواب‌شان ببرد، پس باید منذرانی باشند که خواب و غفلت را بر طرف کرده و سجده کردن در زمین را زنده کنند. اگر این منذران نباشند، مسجد به خوابگاه تبدیل می‌شود!

اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا شَفیعٍ أَفَلا تَتَذَکَّرُونَ (۴)

خداوند آسمان‌ها و زمین در شش دوره خلق کرد و حیات به این شکل در آمده است و در موضوع این تدریجی بوده است. اینکه انسان قابلیت سجده را پیدا کرده است، در اثر یکسری فرآیندهای متوالی زمان‌دار بوده است. گویی آسمان و زمین به غایت خودشان یعنی سجده نزدیک می‌شوند.

اینکه نماز چقدر عقبه دارد، مهم است. اینکه بدانیم عقبه این سجده خلق دوره‌های شش‌گانه است و هرکدام از این دوره‌ها ممکن است میلیاردها سال طول بکشد و انسانی در زمین عبادت خدا کند و سجده کند. اینکه سجده را منفک از تدبیر عالم نداند، سجده انسان عقبه‌دار خواهد شد و انسان میراث‌دار انسان‌هایی است که برای اقامه سجده در زمین، تلاش کرده‌اند.

انسان هیچگاه در زمین تنها نبوده است و با موجودات ارتباط طولی و عرضی دارد، به ویژه با تکوین خود عالم در ارتباط است. خیلی این آیه عجیب و شگفت‌انگیزی است.

یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵)

این آیه همانطور که اشاره می‌کند، مربوط به بعد است. هرکاری که انجام می‌دهید دارای ثمراتی است که به دیگران منتقل می‌شود و این تا زمانی که عالم هست، وجود دارد. هیچ کاری بدون مختصات قبل و بعدش نیست. اینکه می‌گویند مردان الهی وقتی سجده می‌روند و سبحان الله می‌گویند، همه موجودات با آنها سبحان الله می‌گویند، به

همین دلیل است. او نیت می‌کند و خود را نماینده آسمان و زمین می‌داند. اگر از همین امشب در سجده‌هایتان نیت کردید که برای آنچه در آسمان‌ها و زمین است، نماینده باشید، همه کسانی که قبل و بعد از شما هستند، در تسبیح شما شریک می‌شوند و نیت شما، ایجاد همراهی می‌کند.

ذلِكَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶)

این اتفاقات برای انسان می‌افتد چون خدا عالم غیب و شهادت است و زندگی را بر اساس غیب و شهادت طراحی می‌کند. عزیز و رحیم است و تمام قوانینی که خداوند گذاشته است در جهت هدایت و برخورداری افراد از رحمت خاص است. اراده شده است که موجودات، بالاخص انسان از رحمت خاص بی‌نصیب نشوند.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ (۷)

اگر انسان برای این آیات جان دهد، باز هم کم است! یعنی انسان اصلی‌ترین اسرار مگوی خود را در عالم برملا می‌کند. خاصیت طین این است که بخشی از آن، آسمان است و بخشی از آن، زمینی است. گل از خاک و آب تشکیل شده است. خاک از زمین و آب از آسمان است. این دو وقتی تلفیق می‌شوند و گوهره وجود هر انسانی می‌شود آسمانی و زمینی. بخشی از این وجود آسمانی است و بخشی از آن زمینی است.

وقتی عالم غیب و شهادت را نگاه را می‌کنید، در خلق هر موجود و خود انسان قابل رویت است. انسانی را می‌آفریند و بعد مختصات او را در عالم تکوین شروع به بیان می‌کند.

انسان به دلیل برخورداری از عناصر غیب و شهادت و آسمان و زمین، جامع همه خصلت‌های عالم می شود. انسان موجودی می‌شود دارای همه خاصیت‌های عالم تکوین، به دلیل برخوداری از عالم غیب و شهادت و از خاصیت‌های آسمان و زمین. یعنی هر اتفاقی که در آسمان و زمین بیفتد، انسان در وجود خود جنسی از آن را دارد.

شما احساس می‌کنید هرچه آسمانی است، به غیب نزدیک است اما این‌ها یکی نیستند. غیب می‌شود مثل روح. روحی که با آن زندگی می‌کنیم، مصداق غیب است؛ نه دیدنی است و نه صدا کردنی و نه لمس کردنی.

این توضیحات را می‌دهم تا بعد که ان‌شاءالله خواستید سوره را بخوانید، احساس کنید که خداوند بیوگرافی هر انسانی را مطرح می‌کند که تو که هستی و سجده تو در این عالم چه ارزشی دارد.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ (۸)

این آیات می‌خواهد انسان را معرفی کند تا انسان بداند که سجده کردن او چه ارزشی در این عالم دارد.

سلاله حقیقتی مانند عصاره است، اینکه تمامی ویژگی‌های انسان و تمامی اجداد او، در سلولی خلاصه شده و در آبی ناچیز قرار داده می‌شود. آبی که شما اصلا آن را چیز با ارزشی نمی‌دانید، در حالیکه همین آب ناچیز، حاوی خلاصه تمامی نسل‌های گذشته یک انسان است و می‌تواند آن را به نسل‌های بعدی منتقل کند!

ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ (۹)

از اینجا به بعد رو ضه قرآن آغاز می شود. این‌ها مقاتل قرآن ا ست. انسان را با چنین عظمت و شکوهی می‌آفرینند و در ست در همان زمانی که اختیار را در او قرار می‌دهند تا تمامی این شکوه را متجلی سازد، شیطنت و کفر او بروز پیدا کرده و تمام این بهشت و عظمت خود را از بین می‌برد.
سرّ عذاب‌هایی که در آیات ۱۰ به بعد سوره بیان شده است، این مطلب است.

آب را شما در قالب‌های مختلف می‌بینید. حتما آب را در شکل‌های مختلف می‌بینید. این آب وقتی خصوصیتی پیدا می کند، این خاصیت بر روی ناظر بیرونی اثر می گذارد.

سجده، مسجد می‌شود برای انواع ذکر است.هر فردی حظّاش از ذکر به اندازه سـجده‌ای اسـت که دارد. «سـجده» می‌شود وضعیتی از انسان در دریافت، که به واسطه خاضع‌ترین حالتش، آن دریافت برایش حاصل می‌شود.

جلسه سوم ۹۷/۰۸/۱۶

سوره مبارکه سجده از سوره‌هایی است که دارای سجده واجب است. سوره‌های نجم، علق، فصلت و سجده دارای سجده واجب هستند. البته سوره‌های دیگری هم وجود دارد که دارای سجده مستحب هستند. این سوره‌ها، سوره‌های عزائم هستند و این چهار سوره برای عزم‌دار کردن ما خیلی مؤثر هستند. عزم یعنی اراده محکم داشتن. اگر کسی عزمش نسبت به کارهای جهادی و زندگی توحیدی ضعیف است، درمانش در این چهار سوره است.

خوب است، هرچند وقت یکبار این سوره‌ها خوانده شود و سجده هم برای آن انجام شود. سجده واجب در این سوره، در یک سوم اول سوره است و خیلی سریع به سجده واجب می‌رسید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۲)

خیلی سوره‌ای عجیب است. انسان وقتی در دنیا هبوط می‌کند، زمین برای او محل سجده می‌شود و خداوند ویژگی‌های این زمین برای سجده را می‌گوید. اولین خصوصیت آن بحث کتاب و نزول تدریجی کتاب برای انسان است. همه کتاب برای انسان محل سجده است.

ما هر کاری که انجام می‌دهیم باید رنگ و بویی از سجده داشته باشد. اولین چیزی که در این مسجدی که برای انسان وجود دارد، خود کتاب و سازوکار نازل شدن تدریجی آن است. احکام به تدریج برای انسان نازل می‌شود.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)

دومین چیزی که در این زمین به انسان عطا شده است، نذیر است یعنی کسی که عهده‌دار تبیین این کتاب است. پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) هیچ زمانی از این دنیا به این معنا که ما فکر می‌کنیم، نرفته‌اند. کتاب و اثر و پیام‌شان هست. زنده هستند و اینگونه نیست که نباشند. ایشان ارتباط با کتاب دارند و هر کسی قرآن را بخواند، پیام‌های قرآن می‌تواند از طریق پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) به جان او بنشیند. این سروش غیبی را می‌تواند دریافت کنند. حقیقتی است جاری. دومین دستاورد زمین، نذیر است.

اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا شَفیعٍ أَفَلا تَتَذَکَّرُونَ (۴)

سومین آن هم نظام اسباب و تدبیر است و فرآیند وقوع رخدادها که هیچ‌وقت از تدبیر ربوبی خارج نبوده است و خداوند آن را به کسی واگذار نکرده است. ممکن است کار شما را اسباب راه‌اندازی کند اما آن شفاعت و ولایت اصلی آن با خداست. انسان همیشه باید مطمئن باشد و بداند که هر آنچه را که در حال حاضر از آن استفاده می کند، ولایت و شفاعت اصلی‌اش از آن خداست. لذا اگر سببی کار نکرد، تعجب نکند. اینطور نیست که هر بیماری‌ای به مرگ منجر شود. اراده خداوند وابسته به اسباب نیست و خدا هست! این خیلی خوب است که انسان بفهمد، خدا هست.

در عین حال که تدریج هست و دوره‌هایی باید طی شود، افراد دارای سیر و مراحل هستند. تدبیر واگذار نمی‌شود. ما نوعا احساس‌مان این است که خداوند مخلوقات را به وجود می‌آورد و در تعامل با اسباب، این اسباب هستند که کارها را پیش می‌برند. در صورتی که اصلا اینگونه نیست. برخی از افراد به اشتباه می گویند خداوند علت تامه است و بقیه علت‌ها علت مُعِدّه هستند! در صورتی که اصلا بقیه علت نیستند، علت فقط خداست و بقیه نظام اسباب هستند چون می گوید: «ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا شَفیعٍ»؛ «شفیع» یعنی آن کسی که منجر می‌شود کاری انجام شود و «ولیّ» یعنی کسی که حکم صادر می کند. «شفیع» یعنی سبب یعنی به شفاعت آب سیراب می شوم. نظام اسباب را خداوند را در سیستم تدریج قرار داده است و دست خود را از این‌ها کوتاه نکرده است. باید از این وضعیت دعا بلندپروازانه از خدا بخواهیم! خدا می‌دهد اما بستگی دارد که چه کسی چه چیزی بخواهد. او اما دست‌ش بسته نیست.

«أَ فَلا تَتَذَکَّرُون» یعنی نیاز دارد که این موضوع ممارست شود و در صحیفه ذکر فرد قرار گیرد. آدم از اسباب استفاده می کند و وظیفه استفاده از آن را هم دارد اما واقعا اسباب هیچکاره هستند. انسان این را نمی‌فهمد. باید در دعاهایمان از خدا بخواهیم که این را به ما نشان بدهند. یکی از دعاهایمان این است که خدا خودت را جوری به نشان بده که بفهمیم اسباب هیچ‌کاره‌اند. این یکی از دعاهای علما بوده است. چشمی می‌خواهم که اسباب را نبیند و فقط تو را ببیند.

ما برای رویت خدا، کم دعا می کنیم، در حالی که باید دعای روزانه ما باشد. باید بگوییم خدایا می‌شود امروز خودت را به ما نشان دهی؟.. ما باید هر روز، خدا را متفاوت از روز قبل ببنیم و این برای ما تبدیل به دعایی دائمی شود. این باعث تقویت توحید در انسان می‌شود و رابطه فرد را با اسباب میزان می کند.

می‌شود که کسی غذا نخورد و سیر شود. اگر انسان این را بداند، می‌فهمد که اصلا بعید نیست و در هیچ حالتی ناامید نمی‌شود. کسی هم سعی نکند خدا را امتحان کند! این خوب نیست. اطمینان پیدا کردن، بد نیست.

فهم این داستان وقتی اتفاق می‌افتد که:

یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵)

در زمانی که به انسان مهلت داده شده است، در جایی این مهلت تمام می شود و وارد فضای دیگر می شود. هر روز در آنجا هزار سال طول می کشد.

تفاوت اعداد می‌تواند به تفاوت مراتب با شد. حرکت متفاوت می شود و در آنجا فعلیت تام است. در دنیا هر صفتی را می‌توان به راحتی تغییر داد اما در آنجا تغییر وضع و صفت و تحول خیلی معنا ندارد.

«یوم» در قرآن به معنای شبانه روز است. لیل و نهار، یک یوم است. در یوم ظهور و آشکار شدن اهمیت دارد.

ذلِکَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزیزُ الرَّحیمُ (۶) الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ‌ءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طینٍ (۷)

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهینٍ (۸)

امکاناتی که به انسان داده شده است. تدبیر ربوبی و اجل و ... و اینکه انسان از طین است و از آسمان و زمین بهره دارد. نسلش از سلاله من ماء مهین است و به وسیله آبی، انتقال ویژگی در او صورت می گیرد. «سلاله» به معنای عصاره است.

فضای سوره گویی شبیه این است که کسی از عرش، زمین و انسان و شرایط او را می‌بیند. ماهیت او را کلی می‌بیند و اینکه به او چه چیزهایی داده شده است. از عرش که نگاه می کنید:

ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلیلاً ما تَشْکُرُونَ (۹)

یک تسویه در او اتفاق افتاده است. روح خدا را دارد و هر انسانی دارای نفخه روح الهی است و استثناء نیز ندارد. هر کسی روح خدا را با خود حمل می کند. کجا به دنبال خدا می گردی غیر از خودت؟!

ظرفیت گیرندگی انسان‌ها از روح و بهره‌اش متفاوت است.

«سمع» به معنای گوش است که دریافت‌کننده الهامات و وحی است. ابصار دارد، خیال دارد و انواعی از بصر. «افئده» دارد یعنی قلبی که دارای داد و ستد است. قلب پخته و تجربه کرده است. قلب به دلیل داد و ستدش می شود، «فؤاد» و برخی می‌گویند به خاطر تجربه‌اش و پختگی‌اش «فؤاد» است. به نظر می‌رسد «فؤاد» زمانی مطرح است که علاوه بر داد و ستد، دارای عواطف است و عواطف و محبت در آن وجود دارد. مثل طفلی که وقتی پدر و مادرش را درک می‌کند با محبت درک می‌کند.

شیطان در نفخه روح راه ندارد اما در تداخلات سمع و بصر و افئده هست. روی سمع و ابصار و افئده، تسویل و تزیین انجام می‌دهد. می گوید این هم درست است ببین و بشنو و دوست داشته باشد و او به اعتبار اینکه این امر وجودی است دوست می‌دارد و می شنود، در حالی که اینگونه نیست و خود را در کنجی اسیر می‌کند. انسان دارای عواطف لایه لایه است. در طفل این موضوع را به خوبی می‌توان دید. طفل پدر و مادر و خاله و... را هر کدام را یک جور دوست دارد.

سمع به کلام و گزاره باز می گردد و واحد است. ساختار کلام خیلی ثابت و ساده است و تنوع ندارد.

آیه ۱۰ به بعد داستان جهنم را می گوید و بخش سخت سوره همین قسمت است.

از هیچ انسانی در هیچ حالتی نباید ناامید بود. احتجاج حضرت موسی (علیه السلام) و فرعون و صحبت با او، با امید صورت می‌گیرد. شکستن بت فرعونیت، او را هدایت می‌کند.

اگر کسی از عرش بپرسد انسان باید چه مسیری را برود، می‌گویند انسان باید مسیر شکر را برود. یعنی هر نعمتی را بشناسد و قدرش را بشناسد و بر اساس آن عمل کند. راه معلوم است. همه نعمت‌ها را هم در اینجا نمی‌گوید بلکه «سمع» و «ابصار» و «افئده» را می گوید. اگر کسی بتواند نعمت سمع و ابصار و افئده را بشناسد و آن را پاسداری کند و بتواند با آن برنامه‌ریزی صحیحی داشته باشد، او را «شاکر» می گویند. این دومین دعایی است که باید داشته باشیم. سلامت سمع و ابصار و افئده. از خدا بخواهیم که این سه را حفظ کند و عافیت دهد.

وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ (۱۰)

انسان نسبت به لقاء پروردگارش غافل می شود. کسی که لقاء رب‌اش را در هر لحظه منکر باشد، طبیعتا لقاء رب‌اش را در روز قیامت نیز انکار می کند. دو تا حرف است و «بل» می‌آورد؛ «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ»

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (١١)

وقتی می‌خوابید ملکی دارید که این ملک مأمور است روحتان را به سرجای خود بازگرداند. اما ملک الموتی وجود دارد که وقتی این روح را می‌گیرد، دیگر باز نمی‌گردد!

«ثُمَّ إِلی رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»: گویی بدن به آن روح باز می‌گردد اما در هنگام خواب برعکس است و روح به جسم باز می‌گردد. هر کسی که روز قیامت و لقاء پروردگارش را باور ندارد، چرتی بخوابد! در اثبات مرگ یک چرت کافی است.

جسم به سمت روح می‌رود و بدن می‌ماند و بدن همان چیزی است که تبدیل به خاک می‌شود و البته در این موضوع اختلاف است. معاد جسمانی و این بحث خیلی کاربردی نیست اما به طور قطع بدن انسان بازسازی می‌شود اما جنس آن متفاوت خواهد شد، چون قواعد آن متفاوت می‌شود.

وَ لَوْ تَری إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ (١٢)

بحث سمع و بصر مجددا مطرح می‌شود.

وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ (١٣)

هضم این آیات نیاز به تفکر زیاد دارد. شما نگران چه چیزی هستید؟ اگر خدا می‌خواست همه را هدایت می‌کرد. ولیکن خدا در جاهایی صدای انسان را در می‌آورد! اگر می‌خواستیم همه را هدایت می‌کردیم اما جهنم را از جن و انس پر می‌کنیم. چرا خدا باید چنین کند، اگر خدا رحمان و رحیم است و همه صفات اسماء و حسنی برای اوست؟! در عوض آن جهنم را پر از جن و ناس کند! هر چه که هست به این نوع خلق کردن می‌ارزیده است. اینگونه سمع و بصر و افئده دادن و اینکه به او امکان انتخاب داده شده است می‌ارزیده است که حتی جهنم را پر از جن و انس کند! در واقع در حال بیان ارزش این مفهوم است. اگر همه جهنم را از جن و ناس پر کند می‌ارزید و درست بود و نظام احسن این بود که نظام انسان به این شکل باشد. یعنی اگر من هدایت شوم، قیمت این هدایتم این است که جن و انس در آتش قرار بگیرد.

حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه) به این قضیه خیلی تأکید داشته‌اند که اگر اسلام فقط در دستاوردهایش، یک امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت، به تمام ثمراتی که بنا بوده است برسد، رسیده است! خاصیت هدایت اینگونه است و پروازی به انسان می‌دهد که در ازای این پرواز هرچقدر هم افراد مانده باشند، اشکالی ندارد.

علم خداوند هم در اسماء ذات است و هم در اسماء فعل است. این آیاتی که قرائت می‌شود در ناحیه اسماء فعل است و نه در ناحیه اسماء ذات. نظام اختیار اینگونه است که خدا می‌داند نهایت این داستان چیست اما خاصیت اختیار این است که می‌تواند یکی از این دو را انتخاب کند.

هر کسی خوب می شود به خوبی نزدیک و به همان مقدار از بدی دور می شود. خا صیت این نظام این ا ست که در تضاد خوب و بد قرار می‌گیرد. در این نظام، جهنم همان بدی‌های انسان‌هاست.

غیر ممکن ا ست که کسی بد با شد و در این دنیا سختی ندا شته با شد. البته ممکن ا ست طبق سوره حج، این‌ها دچار حالت سکاری باشند و مست باشند اما وقتی از حالت مستی خارج می‌شود، دردش باقی است.

هر کسی کم فروش است، حتما حالش بد است. آدم‌ها تظاهر به خوب بودن می‌کنند. این موضوع گاهی در خواب‌هایشان مشاهده می‌شود.

خدا هست و هیچگاه از من غائب نمی‌شود. خدا هست که من هستم!

فَذُوقُوا بِما نَسیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا إِنَّا نَسیناکُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

إِنَّما یُؤْمِنُ بِآیاتِنَا الَّذینَ إِذا ذُکِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ (۱۵)

تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (۱۶)

این آیات خیلی عجیب است. این افراد گویی خیلی با خواب میانه‌ای ندارند و بسترهایشان را از خواب تهی می‌کنند. تعبیر جالبی است. «ینفقون» یعنی اینکه شکاف‌های اجتماعی را می‌بینند و توان پر کردن این شکاف‌ها را دارند.

فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ (۱۷)

أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ (۱۸)

در دعای کمیل به آیات اشاره شده است؛ «أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً». «فسق» در اینجا یعنی اینکه انسان مؤمن نباشد یا ذکرش تو خالی باشد! به اندازه‌ای که انسان حال و هوایی نسبت به ذکر خدا نداشته باشد، فسق در او جاری است و یک نحو شکاف است. به اندازه فاصله داشتن از ایمانی که در آیات ۱۵ و ۱۶ گفته شد، انسان فاسق می‌شود. فا سق در اینجا از ایمان فا صله دارد. اینکه هر هفته‌ای و ماهی و سالی ببینیم، این حس سجده در ما ایجاد می شود و پهلوهایمان از رختخواب کنده می‌شود یا خیر.

ما برای خودمان بهانه‌های مختلف ایجاد می‌کنیم و برای خودمان بهانه‌ها می‌چینیم.

دعاها و حدیث کساء

نمی‌دانم چه حاجت‌هایی ممکن است داشته باشید اما می‌خواهیم حدیث شریف کساء را، بخوانیم. برای اینکه آماده شوید، هرکسی چهارده نیت و حاجت داشته باشد به قصد چهارده معصوم (علیهم السلام) و هر فرد خودش نیت کند. برای هر حاجت، یکی یکی ائمه (علیهم السلام) را در ذهن بیاورید، مانند دعای توسل.

- ✓ برای اینکه ان شاءالله سربازهای خوبی برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشیم و ایشان بتواند روی ما حساب کند و ظهور آقا هرچه سریع‌تر اتفاق بیفتد و هرچه که در مورد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است اتفاق بیفتد، (این را به عنوان حاجت اول قرار می‌دهیم) و همینطور در مورد رابطه ما با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و رابطه ما با عالم، جهت اجابت حاجت اول‌مان، صلواتی بفرستید.
- ✓ از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بخواهیم که قدردان علماء و مراجع و ولایت فقیه باشیم. ارزش‌های دینی و شهدا و آنان که به گردن ما حق دارند و ما را شیعه کرده‌اند و کسانی که از پیش از پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) تا بعد از ایشان، دین را به دست ما سپرده‌اند را می‌سپاریم به امیرالمؤمنین (علیه السلام). برای اجابت این دعا هم صلواتی ختم بفرمایید.
- ✓ عاقبت بخیری از پدر و مادرها و قدردانی از آنها و اصلاح نسل و ذریه و داشتن پیوند توحیدی و اصلاح اعوجاج‌های زندگی و بحث خانواده. ان‌شاءالله این دسته از حاجات نیز برآورده شود، صلواتی ختم بفرمایید.
- ✓ حاجت چهارم را این قرار دهیم که ان‌شاءالله خلق‌مان حسن شود و صفات رذیله از ما برداشته شود و بفهمیم اخلاق حسنه چیست و حُسن‌هایی که در پیامبر اکرم و اهل بیت (علیهم السلام) بوده است برای ما نمایان شود. خیلی وقت‌ها نمی‌دانیم حسن چیست. برای اینکه ان‌شاءالله بفهمیم حسن و اخلاق حسنه چیست و هم اینکه در زندگی‌مان جاری شود، دعای چهارم خود را می‌گذاریم رزق و خلق حسن و هر آنچه که حسنه است، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.
- ✓ دعای پنجم‌مان که مربوط به امام حسین (علیه السلام) است، این است که روحیه مقاومت، صبر و فرعون‌ستیزی و همینطور روحیه امر به معروف و نهی از منکر در عالم، در ما تقویت شود. برای تبدیل شدن قیام به قیام جهانی و هر آنچه که مربوط به قیام است و همینطور برای بر طرف شدن هر آنچه که تنبلی‌ها و کرختی‌ها را می‌آورد و ما را خودخواه و پرخور و پرخواب و بی‌عرضه می‌کند، ما را اهل عمل نمی‌کند و هر آنچه در مواردی مشابه

است، به اباعبدلله (علیه السلام) متوسل می شویم. او پدر قیام است و ان شاءالله همه حوایج اینگونه ما اجابت شود، صلواتی ختم بفرمایید.

- ✓ دعای ششم مربوط به امام سجاد (علیه السلام) است و طبعا مربوط می شود به نوع عبادت‌های‌ما. مربوط می شود به سطح رابطه ما با خدا و زینت دادن به این ارتباطات و فهم عبودیت و عبادت و اینکه بتوانیم یک امام سجاد در زندگی خود داشته باشیم. بحث سجده و زمین برای‌مان مسجد شود و هر جایی محل عبادت شود. و اینکه هر دعایی که می‌خواهید از امام سجاد (علیه السلام) داشته باشید، بالاخص بیمارها که احساس می‌کنند دعایشان در مورد بیمارها مستجاب است، همه این موارد را در یک دسته قرار دهیم و برای اجابت آن صلواتی ختم بفرمایید.
- ✓ دعای هفتم مربوط می‌شود به امام باقر (علیه السلام) که باقر علم هستند، شکافنده علم. خیلی از مشکلاتی که ما داریم به خاطر نداشتن علم است. ما خیلی از اطلاعات را علم می‌دانیم، در حالیکه علم نیست. برای اینکه ان‌شاءالله خلل و فرج‌های علمی‌مان پر شود، صلواتی ختم بفرمایید.
- ✓ خدارا شکر که خدا به ما دوازده امام داد. به تعداد دوازده امام می‌توانیم بهشت‌های مختلف داشته باشیم از جمله امام صادق (علیه السلام) که یکی از درب‌های بهشت هستند و اگر کسی موضوع تبلیغ دین به زبان‌های مختلف در ذهنش است و دلش می‌خواهد دین خدا را در وسعت تاریخ و زمین انتشار دهد، باید برای آن به امام صادق (علیه السلام) توسل پیدا کند. ان‌شاءالله این دسته از حوائج اجابت شود، صلواتی بفرستید.
- ✓ دعای بعدی با توسل به امام کاظم (علیه السلام) است. ابعاد وجودی ایشان خیلی زیاد است اما یکی از ابعاد وجودی ایشان حفظ و صیانت از دین است و هر زمانی این موضوع به شکلی بوده است. اینکه بتوانیم تشخیص بدهیم در هر زمانی موقعیت خاص حفظ دین به چه صورت است و بتوانیم در آن عرصه‌ها قدم برداریم، مربوط به ایشان می‌شود؛ مدبرانه در عرصه‌ها وارد شدن! ان‌شاءالله تدبیرمان روشن شود و بتوانیم وظایف‌مان را به موقع تشخیص دهیم. اگر کسی در زندان هوای نفس‌اش، زندانی شده باشد و عقلش درگیر فلان مسائل و محبوس هوای نفس باشد، نمی‌تواند! برای اینکه از این مصائب نجات پیدا کند و همگی کاظمی شویم، صلوات بعدی را بفرستید.
- ✓ امام رضا (علیه السلام) مربوط به لذت‌های درونی معنوی است که از سر رضایت و خرسندی و تطبیق با حق است. اینکه انسان در حالتی که هست، دلش خوش باشد حتی در بلاها. اشتهای عبادت و به بهشت رفتن را تقویت می‌کند. این‌ها را به امام رضا (علیه السلام) بسپاریم و صلواتی ختم بفرمایید.
- ✓ دعای بعدی مربوط به امام جواد (علیه السلام) است. همه امام جواد (علیه السلام) را به بخشندگی و اینگونه مسائل می‌شناسند. مهیا شدن بستر زندگی برای هدایت؛ حالا یکی با خانه‌دار شدن است، یکی با بچه‌دار شدن و دیگری

با ازدواج کردن یا رفع پریشانی. در واقع تفصیل در نجات پیدا کردن در بستر دنیا و فهم اینکه گره زندگی فرد کجاست. برای اینکه ان‌شاءالله این دسته از حوائج به هدف اجابت برسد، صلواتی ختم بفرمایید.

- از امام هادی (علیه السلام) که به سمت امام عسکری (علیه السلام) و حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌رویم، بحث ظهور اجتماعی و حاکمیت خیلی مهم می‌شـود. برای اینکه بتوانیم جمع توحیدی را رقم بزنیم و بتوانیم خودمان جزیی از امّت توحیدی شویم و اینکه ذهن و روان و جان‌مان به سمت جمع گرایی پیش برود و نیز تمام حاجاتی که در این مورد برای مردم‌مان و کشـورهای دنیا اسـت و برای اینکه امّت واحده شـوند، نیت می‌کنیم. جهت اجابت این حوایج به وسیله امام هادی (علیه السلام)، صلواتی ختم بفرمایید.
- امام حسن عسکری (علیه السلام) مربوط به می‌شود به منافعی که توسط امّت نصیب انسان می‌شود و تا او، امّت نشود، عاید انسان نمی‌شود. ممکن است از دنیا برویم و بعد به مردم دنیا برسد اما حتما باید انسان، امّت شود! ایجاد شبکه‌هایی که منافعشان را ببینیم و داشتن سور که برای ما هیمنه و هیبت می‌آورد و رسیدن به خیلی از درجات معنوی، منوط به این موضوع است. برای برآورد شدن آن، صلواتی بفرستید.
- برای اینکه ان‌شاءالله حجت طلبی در ما روشن شود و هیچ کاری را در زندگی بدون حجت عقلی و شرعی انجام ندهیم و اینکه حجت را اقامه کنیم یعنی به مردم آن را آموزش بدهیم. افرادی که معیار ندارند و انواعی از سردرگمی‌ها را دارند، به خاطر همین حجت نداشتن است. ان شاءالله از همه این حیرت‌ها و سرگشتگی‌ها رها شویم و همه دعاهایی که در این دسته است و ما آن فراموش کرده‌ایم و ذکر نشد، اجابت شوند، صلواتی ختم بفرمایید.

- قرائت حدیث شریف کساء

جلسه چهارم ۲۳/ ۰۸/ ۹۷

سوره مبارکه سجده و برخی از آیات آن مطالعه شد. سوالی مطرح می‌کنیم که با آن مطالب را پیگیری کنیم. سجده یعنی چه و به چه کاری سجده می‌گویند؟ نسبت سجده با سایر ارکان نماز مثل رکوع و قیام چیست؟ چه تمایزی با این‌ها دارد؟ در مورد این سؤال، هم‌زمان با شنیدن آیات فکر کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ (۴) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذلِكَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ (۹) وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ لَوْ تَرى إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا إِنَّا نَسِيناكُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵)

می‌توان معنی سجده را از همین آیه به دست آورد. سجده را واکنش نسبت به کاری می‌داند. درک عظمتی که برای فرد رخ می‌دهد و خود را در برابرآن خوار می‌بیند. مطالبی که در بالا گفته شد، می‌توانند مصادیق همان چیزهایی باشند که مشاهده می‌شود. آیات قبل از این آیه، می‌تواند آیاتی باشد که متذکر می‌شود.

طبق این آیه، سجده اوج فهم عظمت است که به طور طبیعی به اوج تسلیم منجر می‌شود. سجده در ذات خودش فهمی است، ادراکی است که به واسطه فهم عظمت در ذات خودش اتفاق می‌افتد. اما هیچ چیزی غیر آن، در درون فرد نیست! با آن دیگر عظمت دیگری را نمی‌بیند! اوج یعنی کنار او هیچ چیز دیده نمی‌شود و به همین دلیل است که

به خاک می‌افتد. وقتی به خاک می‌افتد یعنی در برابر هیچ چیز، غیر او به خاک نمی‌افتد. در واقع می‌شـــود، مفهوم عملیاتی «لا اله الا الله». به فهم عظمت «لا اله الا الله» به نحوی که فرد در ذهن و خیال و عمل و فعل، هیچ تصویری و هیچ تصوری و هیچ شبه فهمی از غیر خدا نداشته باشد، «سجده» می گویند.

اگر این حرف را قبول داشته باشید، چه زمان‌هایی ما سجده کرده‌ایم؟ سجده‌ای که در آن اوج عظمت را فهمیده‌اید. انسان نوعا در هنگام شکر، سجده می کند، چراکه نعمت می‌بیند. مثلا خدا بچه سالمی را داده است که به فرض بنا بوده نقصی داشته باشد یا زمانی که فردی که بنا بوده پ در اثر بیماری از دنیا برود، زنده می‌ماند. در اینجا ما سجده می کنیم. چیزی را دیده‌ایم که درباره آن امید نداشتیم و بعد در برابر نعمت داده شده، به سجده می‌افتیم. اگر معنای سجده را بفهمیم، سعی می کنیم خود را به آن حقیقت نزدیک کنیم.

در قرآن، «سجده کردن» نیست، بلکه به «سجده افتادن» است. تنها کاری که انسان می‌تواند در مشاهده عظمت انجام دهد، به سجده افتادن است. در واقع ماهیت سجده، فهم عظمت است که در اثر فهم آن عظمت، یک‌سری نتایجی به دنبال دارد که تسلیم شدن و ندیدن خود است.

یک مدل سجده را دیدید. خدا انتظارش این است که انسان در مواجهه با آیات به سجده بیفتد. نه اینکه صوری به سجده بیفتد، بلکه در مواجهه با آیات به سجده بیفتد. نشانه آیه دیدن سجده کردن است. اگر کسی سجده ندارد، نشانه این است که عظمتی نمی‌بیند تا بخواهد سجده کند! حالا اینکه چرا آیه نمی‌بینیم جای تامل دارد..

خود قرآن، آیه است و از مصادیق آیات است. فهم این آیات، انسان را به سجده می‌اندازد. سجده، همین سجده است و حتما دارای نمود بیرونی است. خداوند کتابی را در اختیار انسان قرار داده است که سزاوار است انسان در برابر تک تک آیاتش «خَرُّوا سُجَّداً» باشد.

وقتی انسان در زندگی خلاء مشاهده عظمت دارد، به دنبال تفریحات و دل خوشی‌ها می‌رود. وقتی در زندگی سجده نیست، خلاء ایجاد می شود. فهم عظمت خودش اشتهای نفسانی و لذت حقیقی دارد و اگر آن نباشد جای خود را به فهم عظمت‌های کاذب می‌دهد. کسی که احساس عظمت می کند، خیلی از این حفره‌ها را ندارد.

از مسیر اذکاری که برای اهل بیت (علیهم السلام) آمده است می‌توانیم انواع سجده را شناسایی کنیم. در کتاب «تدبر در دعا» مجموعه ادعیه مربوط به سجده را استخراج کرده‌ایم که مجموعه جالبی است.

سجده در ازای امر است. وقتی به موجودی امر می‌شود و آن موجود هیچگونه منیتی در او نباشد و امر را مطابق با آن چیزی که آمر می گوید تبعیت کند، به آن «سـجده» می گویند. «سـجده» عمل به امر و نهی اسـت، در همان زمان و کیفیتی که آمر د ستور داده ا ست که این به موجودات مربوط می شود. انسانی که به او امر شده ا ست، وقتی آیه را می‌بیندگویی امر شـده اسـت که: «آیه را ببین!» یعنی امرش، رویت آیه اسـت و آنگاه «سـجده کن». یعنی این سجده‌هایی که به وا سطه رویت عظمت ا ست به دلیل وجود امری در آیات ا ست. در هر آیه‌ای که خدا نازل کرده کرده است، امر «این آیه را ببین یا این آیه را ذکر کن» نهفته است. امر رویت، به نحوی که هیچ چیز غیر خدا را نبیند شـعور صـد در صـدی می‌خواهد. و الا انسـان می‌تواند بدون فوت زمان و هیچ کم و کاسـتی کاری را انجام دهد. امرهایی که در حیطه علم می‌آید، فقط به ذوالعقول می‌رسـد. دلیل خلق انسـان بروز چنین سـجده‌ای در عالم اسـت. سجده‌ای که اگر آیه را به او نشان بدهی، خودش از آن امر استنتاج کند و به صورت خودکار آن را تبدیل به سجده کند. فرآیندی است که فقط در ساختار انسان رخ می‌دهد و تمایز او با سایر موجودات است. از تمایزات انسان نسبت به موجودات، نوع سجده اوست.

به همین دلیل ذکرهای سجده خیلی متنوع ا ست و جذابیت دارد. با دید علمی که بخوانید متوجه می شوید کسی که آن ذکر را خوانده اسـت، تابع چه رویت و عظمتی بوده اسـت! انواعی از عظمت برایش پیدا می‌شـود. حتی می‌شـود سجده چهارده معصوم (علیهم السلام) را در چهارده شکل به تمایز دید. رویت علوی، رویت فاطمی و...

تکوین هر انسـانی در حال سـجده اسـت. نزدیک‌ترین کلمه به واژه امر، کلمه سـجده اسـت. با اینکه به نظر می‌رسـد نزدیک‌ترین کلمه باید «اعبدوا» باشد اما «سجده» است. در سجده به کیفیت امر و تفصیلی بودن آن نیز اشاره می کند. در «اعبدوا» فقط به اینکه عبد باش و رام باش اشاره دارد اما در سجده به انتهایی‌ترین قسمت هم اشاره می کند.

شیطان به خاطر استکبارش سجده نکرد. اولین آفت و مانع سجده، کبر و استکبار است. واژه مقابل سجده، استکبار و کبر است.

بین آیات تمایز وجود دارد و این تمایز را خود آیات سجده بیان می کنند. برخی آیات تمایز شان برای سجده بیشتر است.

خداوند تادیب بندگان را روی آیاتی که عظمت واضـح‌تری دارند، می‌برد. نظام تربیتی دارد. از اول نمی گوید همه آیات را سجده کنید! قرآن چهار آیه سجده دار واجب دارد. همین‌ها را بخوان و سجده کن و سعی کن همین‌ها را

بزرگ ببینی! بدی داستان این است که چون این آیات سجده‌دار هستند، متاسفانه کمتر خوانده می شوند! در حالیکه اینها محل آموزش سجده است برای «خرّوا سجّدا» شدن.

اگر کسی این سوره‌ها را، بالاخص مضامینی که ذکر شده است و اینکه چه گفته می‌شود و آیات قبلش در مورد چه چیزی بوده، این‌ها را تمرین کند، روح تواضع در او فعال می‌شود و با مردم متواضع می‌شود، چون از حالت تکبر خارج می شود. اگر کسی خواست اهل سجده باشد یعنی همانطور که خدا می‌خواهد! اگر نمی‌داند آیات چیست از این طرف عمل کند یعنی با مردم تواضع کند و روح تکبر را در خود بخشکاند. انسان تکبر را با پوست و گوشتش می‌فهمد! خدا را شکر که می‌توان اصلاح در رفتار کرد.

ادامه آیات را بخوانیم تا حلقه مفقوده سجده برای‌مان مشخص شود.

تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (۱۶)

فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ **قُرَّةِ أَعْیُنٍ** جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ (۱۷)

چه چیزی نور چشم شما ست. کجا نور چشم دیده‌اید؟ نور چشم یعنی وقتی او را می‌بینید چشم‌تان سو می گیرد و می‌بیند. کسی در خواب و چرت باشد، وقتی کسی را که دوست دارد ببیند، خواب از سرش می‌پرد! کدام عمل برای شما «قره عین» است؟ اربعین، زیارت، حرم‌ها ... . این‌ها خیلی خوب است و نور چشم هستند. دست روی کلمه‌ای می گذارد که آن کلمه محل تجلی آیات است. همان جایی که اتفاق شیرینی می‌افتد و نور چشمش به دیدن زیاد می شود. زیارت می‌رویم که چشم‌مان سو بگیرد وگرنه می‌دانیم که حضرات همه جا هستند. این آیه، این نشانه را می‌دهد که برای اهل سجده شدن به سراغ «قره العین» برود. چگونه و با چه نعمتی و با چه کسی چشمش قوی می شود. آیه عجیبی است. می‌توان این را در دعاها آورد که خدایا، همسری، فرزندی و ... را به عنوان قره العیون به من بده.

ظاهرا این قره العیون‌ها مخفی هستند و باید به طریقی استخراج‌شان کرد.

أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ (۱۸)

خدایا ایمانی بده، همانگونه که خودت می‌خواهی.

أَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى‏ نُزُلاً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹)

وَ أَمَّا الَّذينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعيدُوا فيها وَ قيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰)

ما که واقعا ماهیت بهشت و جهنم را نفهمیده‌ایم اما می‌توان به طور واضح از آیات فهمید که اگر کسی در چرخه بدی‌ها قرار گرفت تا زمانی که در دنیاست می‌تواند از آن خارج شود. خصوصیت دنیا این است که می‌تواند انسان را از چرخه بدی‌ها خارج کند. امتیاز دنیا به آخرت همین مورد است. کسی که حسد و بخل و کینه دارد، می‌تواند در دنیا این چرخه را بشکند اما اگر از این دنیا رفت، دیگر این چرخه شکسته نمی‌شود.

اگر از من بپرسند ترسناک‌ترین مطلب در حوزه عذاب خدا چیست، می‌گویم این است که کسی امکان خروج از آن را ندارد. کسی که حسد دارد، این حسد مضمحل نمی‌شود، حتی در خود بهشت! خود صفت، ایجاد چرخه می‌کند. کینه، حرص، غضب و ..، این‌ها به عنوان صفت آتشی هستند.

وَ لَنُذيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى‏ دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)

به هر حال همه ما به نوعی گرفتار عذاب شده‌ایم. این‌ها به این دلیل بوده است که انسان رجوع کند. اگر کسی تب کرد، باید ببیند چه صفات بدی در او وجود دارد. گفته‌اند در بیماری‌ها و مشکلات فرد به خود مراجعه کند و ببیند چه مشکلاتی دارد و برای اصلاح خود، از آن استفاده کند. «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون» برای این دنیاست. بسیاری از سوره‌ها به این مطلب اذعان دارد که ما به انسان‌ها عذاب را می‌چشانیم تا او متنبه شود. چشاندن عذاب جزئی از آیات است.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْها إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمينَ مُنْتَقِمُونَ (۲۲)

چون خدا می‌داند ما حواسمان پرت می‌شود، هرچند آیه‌ای که جلو می‌رود، دلالتی به آیه اولی می‌دهد. این‌ها همگی یک حرف است اما در جلوه‌های مختلف.

«ظلم می‌آورد» یعنی کسی که چنین می‌کند، ظلم می‌کند و ظلمش معادل ندارد. از ذکر نیز اعراض دارد. در انتها می‌گوید «مجرمین» یعنی داستان نه آن ظلم است و نه آن اعراض، بلکه این‌ها از اصل مجرم بوده‌اند. هر کسی ارتکاب جرم داشته باشد مثل غیبت و تهمت و .. . «جرم» یعنی آن کاری که استحقاق عذاب را داشته باشد و خدا بخواهد برای آن عذابی قرار دهد. هرکسی جرم انجام دهد، لاجرم وقتی آیات ذکر می‌شود اعراض می‌کند و به واسطه اعراضش، دچار ظلم بالاتری می‌شود. این ترجمه آیه است.

این آیه جای سـجده دارد. هرکسـی جرم انجام بدهد حتما خدا انتقام می گیرد و زمان ندارد. هر آن باید منتظر انتقام باشد. این سجده دارد یعنی در انجام گناهانی که خدا آن را جرم می‌داند، بلاشک انتقام گرفته می‌شود.

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَى الْکِتابَ فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَنِی إِسْرائِیلَ (۲۳)

داستان حضرت موسی (علیه السلام) در این سوره با زاویه دیگری مطرح شده است. داستان حضرت موسی (علیه السلام) و قوم شان مرتب در قرآن تکرار شده است و ما تصورمان این است که قوم یهود (که البته بعد از تحریف این اسم را گذاشته‌اند و درستش این است که بگوییم کسانی که به دین حضرت موسی (علیه السلام) بوده‌اند) آدم‌های سطح پایینی بوده‌اند، در حالی که در چند جای قرآن اشاره می کند که بین تابعین حضرت موسی (علیه السلام) یک سری افراد خیلی ویژه‌ای بوده‌اند. یکی از آنجاها اینجاسـت که می‌فرماید: «وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَى الْکِتابَ فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِهِ» یعنی این‌ها آنقدر عظمت پیدا کرده‌اند که به صـورت گروهی به کوه طور رفته‌اند و تجلی رویت خدا را می‌خواسـته‌اند! این موضـوع در تاریخ قبل و بعد از آنها سـابقه نداشـته اسـت. ما باید در قلب‌مان رویت آدم‌هایی که طرفدار واقعی حضرت موسی (علیه السلام) بوده‌اند را آروز کنیم و با آنها رفاقت کنیم. سطح معرفت‌شان خیلی بالا بوده است، نباید این موضوع را کتمان کرد. دانستن همین موضوع خیلی مهم است. در طول تاریخ بشریت در دوره‌ای که حضرت موسی (علیه السلام) بوده است، سطح معارف یک‌مرتبه خیلی بالا می‌رود. این را کتمان نکنیم. این آیه است و به درد می‌خورد. همین که بدانید در عالم تعدادی افراد اینگونه ممکن اسـت وجود داشـته باشـد، آن را انکار نکنید و انتظارشـان را بکشید. در عالم چنین پتانسیل‌هایی وجود داشته و خواهد داشت. این در ما ایجاد انتظار می کند. دیدن آدم‌های خاص باید از آرزوی‌های ما باشد. رفتن به اروپا و هند و آفریقا و ... را، رد نکنید! بروید برای دیدن آدم‌های خاص. اینگونه دید انسان، وسعت پیدا می کند. «سیروا فی الارض» برای دیدن چنین افرادی بسیار شکوهمند است.

وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ (۲۴)

در روایات گفته‌اند نوعا ائمه اثنی عشری هستند. این درست است اما ظاهر آیه در مورد حضرت موسی (علیه السلام) است و این نشان می‌دهد که در آن زمان یک سری افراد سطح بالایی هم بوداند. هدایت به امر داشته‌اند و از سوی حضرت موسی (علیه السلام) و هارون حتما اذن داشته‌اند. از مهم‌ترین جلوه‌های خدا، اشخاصی هستند که به دلیل صبر و استقامتی که کرده‌اند، هدایت به امر دارند. اینان اهل یقین هستند.

خداوند انسـان‌ها را به ملاقات ائمه «یهدون بامرنا» دعوت می کند. به هرحال در برزخ و قیامت و دنیا، لقاء با حقیقت اتفاق می‌افتد و اگر انسان به دنبال دیدن چنین افرادی باشد، برایش این اتفاق می‌افتد.

کســانی که «یهدون بامر» دارند، قدرت تســخیر دارند. هدایت به امر غیر از هدایت معمولی اســت. این افراد قدرت استحاله انسان را دارند.

انسان باید خود را از قبل آماده دیدار چنین افرادی کند. شاید یک ملاقات یک ساعتی با آنها برای انسان کافی باشد اما انسان باید حتما از قبل خود را برای این موضوع آماده کند.

یک‌وقت می‌گویید چنین افرادی بوده‌اند و تمام شــده‌اند و یک‌وقت می‌گویید هســتند. حالا بودنشــان برای من چه فایده‌ای دارد؟ به پیامبر می‌گوید که من بفهمم «فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِه» که من این‌ها را جایی می‌بینم. من دنبال چنین آدمی هستم و می‌خواهم او را ببینم. اینکه این‌ها را در دنیا ببینی، خیلی فرق دارد. باید قلب را از قبل شخم زده باشی تا در تو تحول ایجاد کند.

وقتی فرد خودش را ســجده‌وار ببیند و چنین آروزیی در دلش باشــد، خودش شــبیه آنها می‌شــود. از طریق آرزو این قلب شروع می‌کند به سوراخ شدن. ما تا آدم خوب نبینیم، خوب نمی‌شویم. ما خیلی جاها رفته‌ایم. با دیدن آدم‌های خوب، خوبی‌ها جلوه می‌کند و خصوصیات بروز می‌یابد. دیدن این افراد را در دستور کار خودتان بگذارید.

انسان دنیا دیده در هدایت خودش و فرزندانش می‌تواند موثر باشد. و اینگونه انسان با مردم ارتباط می‌گیرد و از آنها فاصله نمی‌گیرد.

جلسه پنجم ۹۷/۰۸/۳۰

مباحث را به صورتی که فقط رونمایی ساده‌ای از سوره باشد، مطرح کردیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۲)

اگر بخواهیم از آیه دوم بحث را خیلی سریع مرور کنیم، اینکه در این سوره توقع داریم در زمینه بحث تنزیل کتاب و نازل شدن تدریجی حقایق و بحث یقین اما یقینی که از ناحیه کتاب به انسان می‌رسد، دستاوردی داشته باشیم. چگونگی نزول تدریجی حقایق را در سوره ببینیم.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)

آسیبی هم که در سوره مطرح می‌شود این است که انسان قدر کتاب خدا را نداند. به این شکل قدر نداند که آن را کلام بشر بداند. انسان‌ها اگر اعتقاد نداشته باشند که خداوند با آنها حرف زده و آنچه را که مطلوبشان بوده است را به آنها گفته، آسیب است و متاسفانه این فکر غالب انسان‌هاست و خیلی بد است.

رسالت رسول و کتاب نیز در این سوره بحث انذار است و اینکه کاری انجام شود تا انسان‌ها به نوعی هوشیار شوند. اما وقتی هشیار شدند باید خودشان در اثر این هشیاری به سمت حقایق و هدایت بروند.

ولایت و شفاعت

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

گویی آیات ۲ و ۳ شروعی را مطرح می‌کند و از آیه ۴ قصه را آغاز می‌کند. از آیه ۴ ماجرای نازل شدن تدریجی کتاب و چیستی یقین را مطرح می‌کند.

خلق آسمان و زمین نیز به صورت تدریجی بوده و سته ایام بوده است. این ربوبیت که در قرآن مطرح می‌شود، ربوبیت خاصی است. عرش بعد از خلق آسمان و زمین است. برای خدا که زمان معنا ندارد اما ربوبیت خدا را از

زمانی در نظر بگیرید که آسـمان و زمین را در شـش مرحله خلق کرده اسـت، از این بعد، تدبیر ربوبی‌اش را در نظر بگیرید.

این آیات فعل خدا را مطرح می کند و رخدادها را به خدا نسبت می‌دهد.

اولین گزاره‌ای که در زندگی انسان متولد می‌شـود، فهم ولیّ و شـفیّ اسـت. آخرین گزاره‌ای که انسـان با خودش می‌برد، فهم همین ولیّ و شفیّ است.

طلب ولیّ و شـفیّ از ابتدا تا انتهای زندگی برای انسـان مطرح اسـت. ولیّ کسـی اسـت که می‌توان به او اعتنا و اتکا کرد، کسی که می شود به او دلگرم بود. «شفیع» می شود کسی که بتواند کمکش کند. می شود معنای «ایاك نعبد و ایاك نستعین». ولیّ می‌شود «ایاك نعبد» و شفیع می‌شود «ایاك نستعین».

اولین گزاره این می‌شــود که «ما لَکُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ وَ لا شَـفِیعٍ» اگر همین یک گزاره را برداریم، می‌شــود رزق یقینی برای ما.

در ذات «ایاك نعبد»، «ایاك نستعین» نیز وجود دارد. اما دلیل تخصیص زدن آن این است که می‌خواهد آن را واضح کند، قید ایضاحی می‌زند و پررنگش می کند. اهمیت این موضوع در مخلوق است. چون برای پیشرفت زندگی انسان به دو رکن نیاز دارد؛ اینکه بتواند اتکایی داشـته باشـد و سـرپرسـتی شـود. شـفیع، تمام آنچه ولیّ دارد را، دارد اما از حیث اینکه دست او را می گیرد و به مقصدی می‌رسند، مهم می‌شود.

ولایت وقتی اتفاق می‌افتد که مثلا فرزندی متولد می شود و کسی عهده‌دار او می شود و مسئولیتش را می‌پذیرد، این را می گوییم ولایت. و یا وقتی حاکمیتی در جایی رخ می‌دهد به آن ولایت می گویند. ولایت مفهوم خیلی عامی می شود. حال زمانی که کسی بخواهد به مقصدی بر سد، و سیله‌ای می‌خواهد که با آن و سیله به مقصد بر سد یعنی خودش به تنهایی توان رسـیدن به آن مقصـد را ندارد و حتما باید سـببی رخ دهد، به این سـبب «شـفاعت» می گوییم. یکی احاطه زیادی روی کل دارد و دیگری احاطه بالایی روی جز، یعنی یکی تفصـیلی اسـت و دیگری احکامی. از سویی انسان نمی‌تواند از حکومت خدا فرار کند، از اوامر و نواهی فرار کند و از سویی هر کاری را هم که بخواهد انجام دهد باید دست به دامان خدا شود تا بشود و این می‌شود کل و جزء.

برخی از آیات می‌تواند دعای هر لحظه و هر سـاعت و هر روز ما باشـد. «ما لَکُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ وَ لا شَـفِیعٍ» یا این حرف درست است یا درست نیست! اگر درست است پس این وضع و حال من و احساس غم و غبارآلودگی و گره

افتادن در کارم چیست؟! یا تو هستی یا تو نیستی. اگر تو هستی پس کار من را انجام بده! بلافاصله ندایی می‌آید که یک‌سری کارها در اختیار توست و باید آنها را انجام بدهی تا ولایت و شفاعت جاری شود. اگر کسی چنین دعایی بکند، بلافاصله به او الهام می‌شود و بلافاصله در درون خودش احساس می‌کند که باید نسبت به آن موضوع، کارهایی را انجام دهد.

تفاوت نصیر و شفیع

«نذیر» اخص از شفیع است. «شفیع»، مطلق کمک کردن و شفع شدن برای کاری است و «نصیر» زمانی است که یک مخالف و مقابلی دارد. یعنی نمی‌گذارد که انجام شود. وقتی نذیر می‌گوید یعنی فرد مانع دارد، دشمن دارد، استحکاک دارد، دری را می‌خواهد باز کند که قفل است. در «شفیع» جنبه میل به شدن زیاد است و در «نصیر» رفع مانع. این‌ها در واقع دو روی یک سکه هستند.

کلمه « شفیع» در قرآن جایگاه و سیعی دارد و یکی از علت‌هایش این است که انسان مفهوم ولایت و شفاعت را از همان ابتدای زندگی‌اش می‌فهمد. وقتی بچه در هنگام گرسنگی گریه می‌کند یعنی ای ولیّ به داد من برس! ای صاحب اختیار من بیا و گرسنگی را از من برطرف کن!

این گزاره بسیار یقینی است و می‌توان با آن یقین را نشان داد.

اغلب انسان فکر می‌کند ما که عددی نیستیم! خدا حواسش به ما نیست. این تصور کلی ما نسبت به خداست در حالی‌که وقتی می‌فرماید «ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ» متعلق به هرکسی است.

محل تدبیر آسمان است

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵)

در اینجا منشاء تدبیر را از آسمان در نظر می‌گیرد. تدبیر از آسمان است به زمین. چه اهمیتی دارد که از آسمان باشد؟ این یعنی اینکه خیلی کارها هست که کلیدش در آسمان است و روی زمین نیست. مثلا کسی دل مادرش را خوشحال می‌کند. دل مادر که خوشحال می‌شود، در ملائکه بهجت و شادی ایجاد می‌شود. انعکاس این خوشحالی مادر به آسمان می‌رسد. در آسمان تبدیل می‌شود به امور نجات بخش مثل طول امور، رزق و ... . وقتی رزق از آسمان است یعنی کافی است انسان یک‌سری کارها را انجام دهد که دست ملائکه را باز بگذارد. این‌ها تغییرات را از بالا به سمت زمین نازل می‌کنند. مثلا برای بر طرف شدن خشکسالی باید از آسمان باران به زمین بیاید. این ابر و

آمدنش، وابسته به رفتارهای انسان‌ها و جلب روزی از ملائکه است. کافی است انسان‌ها بر مدار تقوا باشند تا نظام‌های آسمانی و زمینی در مدار گوارایی قرار بگیرند.

بنابراین مرکز فرمان‌دهی آسمان است؛ «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماء».

گزاره بعدی که به عنوان گزاره یقینی می‌توان مطرح کرد این است که این بساطی که گذاشته شده است برچیده خواهد شد. از تولد تا مرگش در زمین است اما وقتی کسی بمیرد دیگر در این زمین نیست. پس بساطش برچیده می‌شود یا اینکه بساط کل زمین برچیده می‌شود. اینکه انسان بتواند برای نزول حقایق از آسمان به زمین دعا کند، مهلتی دارد و محدود است.

ذلِكَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶)

این «ذلک»، «عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيم» را تبدیل به گزاره یقینی می‌کند که قبلا در مورد آن توضیح داده‌ایم.

مخلوق دارای حسن است

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ (۷)

هیچ مخلوقی از حسن خالی نیست. این گزاره یقینی است. هر چیزی که مخلوق است دارای حسن است، نمی شود که چیزی مخلوق باشد و فاقد حسن باشد. اگر کسی این را بفهمد نمی‌تواند به جهنم برود و محکوم به بهشت است! فهم این گزاره اجازه نمی‌دهد کسی به جهنم برود. در این مورد فکر کنید. کسی ادعا می‌کند که اگر کسی به این جمله اعتقاد داشته باشد، نمی‌تواند به جهنم برود! جمله هم این است که هر چیزی که خدا خلق کرده است بر مدار حسن خلق کرده و اگر خالق آن خداست، حتما حُسن دارد. این فرد باید بداند چه چیزی در جهنم مخلوق خداست و چه چیزی عدمی است، وگرنه جهنم که جهنم است و می سوزاند. این می‌شود که وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود را فرض می کند که به جهنم رفته است، می‌فرماید«کیف اصبر علی فراقک» یعنی بلافاصله یاد خدا می‌افتد. یعنی ربوبیت خدا را که می‌بیند، قرب‌اش در او محقق می شود. جهنم محصول بُعد خداست و نه قرب خدا. «کیف اصبر علی فراقک» یعنی دلم از تو جدا نمی‌شود. وقتی دلم از تو جدا نشود، قرب خدا جهنم که نمی‌تواند باشد! و خود این جمله امیرالمؤمنین (علیه السلام) یعنی بهشت، بهشت قرب است.

کسی دچار ابتلایی می شود، اگر این فرد نیمه خالی لیوان را ببیند و مرتب ذهنش درگیر این نیمه خالی باشد، حالش مدام بد و بدتر می‌شود. اما اگر به جنبه‌های وجودی آن بلا نگاه کند و آن را پررنگ کند، مرتب قوی و قوی‌تر می‌شود، آنقدر قوی می‌شود که بعد از مدتی مثلا بر آن بیماری که درگیرش شده، مسلط می‌شود. اما وقتی نیمه خالی لیوان را ببیند، مرتب خودش را دچار ضعف می‌کند و القای منفی می‌کند و مرتب ضعیف‌تر می‌شود. این می شود حضرت ایوب (علیه السلام) که در اوج بلا هم که بودند، هیچگاه احساس نکردند خدا آنها را رها کرده است و احساس‌شان این بود که خدا درجات آنها را بیشتر و بیشتر می‌کند. این حس آنها را نگاه می‌دارد. حضرت ایوب (علیه السلام) بدترین بیماری‌های ممکن را گرفته‌اند. بیماری‌هایی که فرد باید در قرنطینه کامل بسر ببرد و نباید با هیچ نوع موجودی ارتباط داشته باشد، یعنی قرنطینه صد در صدی!

خدا در اثر کارهایی که انجام می‌دهیم، ما را هدایت می‌کند. شناخت ما نسبت به خدا باید شناخت بهتری باشد. شناخت ما ناکافی است و یا همراه با سوء ظن است. و گرنه وقتی انسان نسبت به خدا شناخت کافی داشته باشد و اسماء الحسنی را به خدا نسبت بدهد، این حس خوب به او اجازه نمی‌دهد که سختی‌ها و بدی‌ها و حتی گناهان را به شکلی که خیلی‌ها می‌بینند، ببیند. وقتی خدا انسان را اینگونه خلق کرده، حتما حکمتی داشته است. هرچه این اعتقاد به خدا و اعتماد به خدا در انسان بیشتر شود، حسن ظن‌اش بیشتر می‌شود.

سمع و ابصار و افئده سه نعمت اصلی که باید مورد شکر و برنامه ریزی قرار گیرد

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ (٨)

ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ (٩)

خداوند به بشر خیلی چیزها عنایت کرده است؛ دست، پا، حواس و .. اما وقتی خدا می‌خواهد بین این همه نعمت که قابل احصاء نیست به سه نعمت اشاره کند، سه نعمت را مطرح می کند. معلوم است که این‌ها ثقل نعمت‌ها ست و خیلی مقدس هستند. معلوم است که این‌ها جلب‌کننده‌های نعمت هستند و اگر کسی قدر این سه را بداند، می‌تواند نعمت‌های دیگر را جلب کند. معلوم است که این سه کلید جلب نعمت هستند و نه فقط سه نعمت. «سمع» و «ابصار» و «افئده». حالا باید بیاندیشیم برای این سه نعمتی که خدا به ما داده است، چه کارهایی کرده‌ایم و چه کارهایی نکرده‌ایم. هر کسی باید برای این سه نعمت خود برنامه‌ریزی کند. برنامه‌ریزی یعنی مثلا گوش نباید چیزهایی را بشنود و البته باید چیزهایی را هم بشنود! اینکه چشم چه چیزهایی را باید ببیند و چه چیزهایی را نباید ببیند. تعلقش به

چیزهایی قرار گرفته که نباید قرار می‌گرفت و به چه چیزهایی باید قرار بگیرد، که نگرفته است! باید این‌ها را بررسی کرد و برای‌شان برنامه‌ریزی انجام داد.

یکی از یقین‌ها این است که خدا نعمت داده است و از بین این همه نعمت، فقط سه نعمت را انتخاب کرده است.

شکر همراه با برنامه‌ریزی است.

«ابصار» می‌شود دیدنی‌ها، خیالات و فکرهایی که انسان می‌کند و در آن تصاویر وجود دارند. «افئده» می‌شود تعلقات، وابستگی‌ها و علم‌ها و دانستنی‌ها.

اگر به شما بگویند، وضعیت خیال خود را ارزیابی کنید و نسبت به مطلوب خودتان و نه مطلوب عالم، به آن نمره بدهید، چه نمره‌ای می‌دهید؟ نسبت به آن صد، خودت چند هستی؟ اغلب نسبت به صد خودمان، ده پانزده هستیم. دلیلش این است که مهار کردن قوه خیال کار سختی است و این یکی از ابصار است. برای کنترل آن چه کرده‌ایم؟ باید برای خیال برنامه‌ریزی داشته باشیم. شما وقتی در مورد مسئله خاص علمی کار می‌کنید، چقدر می‌توانید تمرکز داشته باشید؟ این‌ها همه ذیل خیال است. این موضوع خودش خیلی داستان دارد.

«خودشناسی» طبق این آیه یعنی سمع‌شناسی، ابصارشناسی و افئده شناسی. به تحقیق و یقینا هرکسی سمع‌شناس باشد، خدا شناس است. « سمیع» یکی از اسماء خدا است. اگر کسی روی سمع یا ابصار یا افئده کار کند، متوجه خواهد شد که هیچ سمعی و هیچ بصری و هیچ علمی بدون وساطت خود خود خدا و رب، محقق نمی‌شود. در ذات این شناخت، خداست. امکان اینکه سمع غیر خود سمیع باشد، نیست. سمع اتفاق نخواهد افتاد و جنس این‌ها (سمع، بصر و افئده) تجرد دارد. این دیدن و بینایی از جنس ماده نیست بلکه مجرد است و اصلا ماده نمی‌تواند تبدیل به بینایی شود. نمی‌تواند سمع تبدیل به بینایی شود. صوت می‌تواند اما سمع با صوت فرق دارد. سمع یعنی محصول درک صوت. بصر در انتها به آن درک باز می‌گردد. این سه شاکله ساز است. اگر کسی بخواهد شاکله را کار کند، از ترکیب سمع و بصر و افئده می‌تواند شاکله را تشخیص دهد. می‌توان با آن شاکله کودک را تشخیص داد، درحالیکه هیچکسی نمی‌تواند شاکله کودکان را به این راحتی تشخیص دهد. چرا که در روان‌شناسی می‌گویند شاکله را زمانی می‌توان تشخیص داد که تفکر انتزاعی در فرد شکل گرفته باشد. بر منطق سمع و بصر و افئده می‌توان برای کودکان شاکله‌شناسی کرد. این آیات نقطه‌های ثقل علم عالم است.

فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِه

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدیً لِبَنِی إِسْرائِیلَ (۲۳)

حضـــرت علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) این «فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِه» را لقاء خدا می‌گیرند و بقیه نظرها را می‌فرمایند صـــحیح نیســـت. اما آنچه ما گفتیم در هیچ‌کدام از آن نظرها نبود. منظور ما از موســـی در واقع تعین موســـی و عینیت یافتن مو سی ا ست و شخص مو سی (علیه السلام) نبوده ا ست و البته بعدی ندارد که مو سی (علیه السلام) با شد. مثلا انقلاب توســـط امام خمینی (رحمه الله علیه) در زمانی به پیروزی می‌رســـد و در اثر تحولات، بعدها به انحراف می‌رود. موســـی دیگری و خمینی دیگری می‌آید و آن را اصـــلاح می‌کند. منظور وصـــف خمینی اســـت. جلســـه قبل این موضـــوع را اینگونه مطرح کردیم.

به لحاظ ادبیات آیه، خدا در جاهایی اجازه می‌دهد که انسان‌ها جریان‌های فکری مختلفی روی آیات داشته باشند چون در هر حالتی حسن بد ست می‌آید. هرچه که با شد در نهایت می‌خواهد بگوید تو مو سی را حتما خواهی دید، تو کتاب را حتما می‌بینی. اما در نهایت در مورد کتابی وحیانی صـــحبت می‌کنیم که خیلی نزد خدا عزیز اســـت و ما باید تورات را مثل قرآن نزد خدا عزیز بدانیم. این خیلی مهم اســـت. ما با تحریف شـــده آن کاری نداریم اما برای تورات در دل خود مثل قرآن ارزش بدهیم.

هدایت به امر نتیجه یقین داشتن

وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ (۲۴)

فعال کردن یقین در انسان، انسان را به اینجا می‌رساند که جزیی از هدایت‌یافتگان شود. هم خودش هدایت یافته باشد و هم بتواند دیگران را هدایت کند. هدایتش هم از نوع هدایت به امر باشـــد یعنی بتواند تحولات عمده‌ای را در افراد ایجاد کند. یعنی بتواند با امر و شناخت امر خدا، مردم را هدایت کند. این خاصیت یقین است که می‌تواند انسان را به جایی برساند که هدایت به امر داشته باشد. خاصیت یقین، امام شدن است. اگر کسی بگوید چگونه انسان‌ها می‌توانند خود را به مقام امامت نزدیک کنند و هم‌سنخ مقام امام کنند، پاسخش در یقین داشتن است.

ظهور یقین به وا سطه سمع و بصر و افئده‌ای ا ست که افراد دارند. یعنی مواجهه در ست آنها با آیات ا ست. سمع و ابصار و افئده‌شان با آیات فعال می‌شود و یقین شکل می‌گیرد.

با آخرت یقینش‌ان را جاری می‌کنند. یقین اظهار کردنی اســت و مثل محکم اســت. حقیقت فطرت خود را جاری کردن اســت یا اِحکام وجودی خود را به جریان انداختن اســت. خیلی‌ها یقین را علم جازم گرفته‌اند، اگر اینگونه بگیرید باید حتما چیزی باشد تا نسبت به آن یقین داشته باشید در حالیکه خود یقین، حیثیتی جداگانه دارد. هر چیزی نمی‌تواند یقین باشد. حتما باید محکم باشد و حتما باید حق باشد. یعنی شما نمی‌توانید بگویید مثلا من نسبت به این استکان یقین پیدا کردەام. در مورد این مطلب کتابی نوشته‌ایم که می‌توانید در آن کتاب ببینید. خواستیم اثبات کنیم که یقین جنسش علم نیست و معلوم است. معلوم متقن را یقین می‌گویند.

از خدا بخواهیم یقین‌هایی که هر لحظه جلوی چشــمان ما هســت را به ما معرفی کند و توفیق اتکای به آن و توجه به آن را بدهد. یقین مثلا اینکه خدا هست، آخرت هست، خدا مهربان است، ...این‌ها را به من نشان بدهد و در زندگی من یقین حاکم باشـد. یقین با خودش صـبر به همراه می‌آورد. شـناخت یقین، علم به یقین و شـناخت مصـادیق یقین. اینکه«لاریب»های قرآن را بتوانم بشـناسـم. اگر کسـی یقین را اینگونه بگیرد، کارش خیلی راحت می‌شـود. این یقین حتی برای بچه هم قابل استفاده است. اما مشکل اینجاست که استمرار استفاده از یقین در انسان‌ها وجود ندارد. یقین در بساط زندگی هست اما جاری در زندگی افراد نیست.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ يَفْصِــلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَساكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذلِکَ لَآياتٍ أَ فَلا يَسْمَعُونَ (۲۶) أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ (۲۷) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

در این آیات بحث سمع و ابصار بسیار مهم می‌شود که در جلسه بعدی آن را بررسی خواهیم کرد.

فقط در مورد آیات ۲۶ و ۲۷ و ارتباط این دو آیه با آیه سمع و بصر، یک پایانامه دکتری لازم است!

أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ ..... أَ فَلا يَسْمَعُونَ

أَ وَ لَمْ يَرَوْا...... أَ فَلا يُبْصِرُونَ

هدایت و سمع و رویت و بصر.

نتیجه این دو می‌شـود؛ «وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ». فتح اختصـاص به این سـوره دارد. و مجددا یوم الفتح را مطرح می‌کند. اینکه جنس این فتح چیست. بحث نظر و ارتباط آن با بصر و رویت چیست و واژه انتظار که

از نظر است. این آیات خیلی جالب هستند و همه آیات این سوره، آیات سجده است. به نظرم این سوره یک سجده واجب ندارد، بلکه همه آیاتش سجده دارد! ان‌شاءالله خدا ما را قدردان این سوره کند.

از خدا بخواهیم که مطالب سوره‌ها یکی یکی برای ما باز شود. این‌ها دعاهایی که مخصوص زیر قبه امام حسین (علیه السلام) است. و البته این‌ها در زندگی انسان بسیار اثر دارد.

جلسه ششم ۹۷/۰۹/۰۷

همه در زندگی غفلت‌هایی داشته‌ایم و آن غفلت‌ها، توفیقاتی را از ما گرفته است. بنا بوده دوست خوبی داشته باشیم، زیارت خوبی برویم و ... و این‌ها اتفاق نیفتاده است. وقتی انسان پشیمان می‌شود، باید طوری پشیمان بشود تا خداوند آنچه را که از دست داده، به او باز گرداند. مدلی استغفاری کنیم که هم در آن پشیمانی و ندامت باشد و هم جبران! احتمالا کسانی که این حس را درک کردند، الان به یاد خاطراتی افتادند که باید اتفاقی می‌افتاده اما نشده است. برای اینکه چنین استغفاری کنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَ وَ لَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَساکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ أَ فَلا یَسْمَعُونَ (۲۶) أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا یُبْصِرُونَ (۲۷) وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْفَتْحُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ (۲۸) قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

فتح و قرب

فعال شدن قوه سمع و بصر. قبلا نیز اشاره شد که با فعال شدن این دو قوه، انسان به شکر خواهد رسید و در غیر اینصورت دچار کفر خواهد شد. بحث دیگر خود فتح است. یکی از موضوعات مهم زندگی انسان بحث فتح است که در جاهای مختلف مطرح شده است. گشایش یعنی اینکه شما به خانه می‌روید اما متوجه می شوید کلید ندارید! انسان گشایش را در این زمان متوجه می شود که آن در باید باز شود. در کنار فتح، بحث مفاتیح و مقالید، آنچه که باز و بسته می کند، خیلی مهم می‌شود. گشایش در بخت، گشایش در کار، گشایش در فهم کتابی، ...، مفهومی وسیع در زندگی انسان است.

اگر به انسان بگویند شما می‌توانی در مورد فتح و گشایش‌های زندگی، یک آرزو کنی، این را بگوید که خدایا گشایشی در دنیا و آخرت من ایجاد کن. بهشت را دیدم، بتوانم در آن وارد شوم! این فتح در همه ابعاد وجود دارد. وقتی در آیه آخر این موضوع را مطرح می کند باید به سوره باز گردیم و ببینیم که سوره چه ارتباطی با بقیه آیات دارد. احتمالا متوجه می‌شویم که این فتح، ارتباطی با سجده دارد. فتح با یقین مرتبط می‌شود. شما می‌بینید کسانی که اهل یقین هستند، در کارهایشان گشایش ایجاد می شود. برخی زندگی شان مقرون با فتح است و برخی هم اینگونه نیستند.

این سوره از سوره‌هایی است که افراد می‌توانند جهت برطرف شدن گره‌های زندگی‌شان روی آن کار کنند. در این جمع ممکن است خیلی‌ها از نداشتن فتح‌های علمی، گله داشته باشند که اتفاقا خوب هم هست. یکی از بهترین دغدغه‌های انسان می‌تواند در مورد فتح در کارهای علمی باشد. ظاهرا تا کسی نفهمد که یک دری بسته است، علمی هم نصیبش نمی‌شود! این خود علم است. مثلا قرآن بخواند و بفهمد که قرآن را نمی‌فهمد. این خیلی علم بالایی است.

انسان می‌تواند مواردی را که در زندگی‌اش، گیرهایی دارد، لیست کند و در دعاهایش قرار دهد. آن را شاخص در اجابت قرار دهد و برای خودش «یوم الفتح» داشته باشد. درست کردن «یوم الفتح» یکی از مهم‌ترین کارهایی است که انسان می‌تواند داشته باشد.

«وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين» اینکه انسان یوم الفتح را باورش نشود، خوب نیست. ما باید یوم الفتح‌های زیادی را در زندگی خود تجربه کنیم تا ورود به محشر را باور کنیم. هرکدام از چیزهای که می‌خواهیم، کلیدهایی دارند. این کلیدها را جلوی لیستی که تهیه کرده‌ایم، یادداشت کنیم. گاهی می‌بینید اخلاق خوب داشتن، خوش اخلاقی همراه با بهجت، کلید حل بسیاری از این‌ها باشد. ما در زندگی به یوم الفتح نیاز داریم و باید مفهوم فتح را در زندگی خود کشف کنیم. باید بررسی کنیم که کجاها گیر وجود دارد. چقدر خوب است که افراد این کار را انجام بدهند. گاهی انسان نسبت به علمی گشایش ندارد. این باید در لیست‌اش قرار بگیرد.

خیلی از فتح‌ها توسط افرادی اتفاق می‌افتد که دارای حسن ظن به پروردگار هستند.

حضرت امام (رحمه الله علیه) در کتاب‌های‌شان ارادت ویژه‌ای نسبت به این فتح دارند. و آن را در سطح بسیار بالایی قرار می‌دهند.

خداوند فتح را معادل وعد قرار داده است گویی وعده‌های الهی همه در قالب فتح هستند. هر در بسته‌ای، قفلی دارد. اینکه باید ذائقه ما کم‌کم نسبت به فتح، رسیدن به قرب الهی باشد، همان دیدی است که حضرت امام (رحمه الله علیه) نسبت به فتح دارند. فتح را رسیدن به لقاء خدا بدانیم و هر چیزی که مفهوم سجده است. مفهوم سجده یعنی بالاترین مرتبه عبودیت، که وقتی در آن لقاء خدا بدون هیچ منیتی حاصل می‌شود به آن «فتح» می‌گویند. شما برای دست‌یابی به قرب سجده می‌کنید و این بالاترین مرتبه فتح می‌شود.

سمع و بصر

أ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَساكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ أَ فَلا يَسْمَعُونَ (۲۶)

یکی از دلایلی که در اینجا بحث سمع آورده می‌شود این است که ما باید از قرون قبل، از کتاب وحی خبردار می‌شدیم. وحی است که می‌آید و حرف‌ها را جاری می‌کند. باید این‌ها به گوش ما می‌رسید.

خیلی جاها شنیدن است که کار می‌کند، نه صرف رویت. مثلا در مورد زلزله شنیده‌های شماست که شما را به حرکت وادار می‌کند. شنیده‌اید که زلزله فلان ریشتری چنین می‌کند و ... یا در مورد حیوانی قبلا شنیده‌اید. در واقع این گزاره عقلی شماست که کار می‌کند و نه دیدن. قدرت اثرگذاری سمع از بصر بیشتر است چون مستقیما به عقل وصل است. شنیدن، از دیدن قوی‌تر است. کار شنیدن این است که واقعه را در فرد عینیت می‌دهد. بصر دیدن با چشم است اما «رای» می‌تواند با سمع انجام شود. «رویت» مشمول سمع و بصر می شود اما بصر با ابزار دیدن اتفاق می‌افتد. ابزارهای شنیدن قدرتمندتر هستند. در سوره ملک، سمع و عقل معادل یکدیگر گرفته شده است.

آیه ۲۶ ما را دلالت می‌دهد به بررسی همه آیاتی که از اقوام گذشته وجود دارند و دلیل هلاکتشان بوده است. فهرستی از دلایل این هلاکت‌ها استخراج کند و بعد از آن‌ها بگذرد، این می‌شود شنیدن آیات. مجموعه این‌ها در کتاب «آسیب‌های تفکر اجتماعی» جمع‌آوری شده است. در این کتاب برای این مورد، یک دور کل قرآن دیده شده است. خوب است این کتاب در فهرست مطالعات انسان قرار گیرد. انسان نوعا در معرض یکی از این آسیب‌ها قرار می‌گیرد.

این نشان می‌دهد که تا قبل از آیه ۲۸، آیات سوره به انسان هشدار می‌دهند که ای مردم مراقب باشید تا فتح‌های زندگی‌تان بسته نشود.

أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ (۲۷)

در این آیه بحث بصر است و دیدن. دیدن در آیات قبل به صورت ابصار آمده است و این ابصار رابطه و سیعی با افئده دارد و جنبه‌های عاطفی انسان به وسیله بصر تأمین می‌شود.

انسان می‌تواند با محیط اطراف خود ارتباط داشته باشد. با حیوانات و گیاهان مرتبط باشد. متاسفانه ما نسبت به محیط اطراف‌مان بی حس شده‌ایم. در زندگی ماشینی این موارد از ما گرفته شده و ما هم در صدد جبران آن نبوده‌ایم.

فعال کردن بصری که همراه با عواطف نیز هست. بین سمع و بصر در زندگی انسان همواره یک مسابقه است و البته بهتر است این مسابقه باشد تا حرکت اتفاق بیفتد.

قلب آن است که نه سمع دارد، نه بصر. «قلب» محل دریافت حقایق است و «افئده» گرمابخشی دارد. بصر با فؤاد ارتباط برقرار می‌کند و سمع با عقل و هر دو آنها با قلب مرتبط می‌شوند. وقتی چیزی را می‌بینید، در واقع می‌توانید با روابط بین‌اش آن را ببینید و مجردات را هم به آن ضمیمه کنید. اتصال بصر و فؤاد از سمع پیش می‌افتد. میل و گرایش‌های انسان را فعال می‌کند. جهت گرایش پیدا کردن نوعا باید خوش منظر باشد. تعریف کردن از غذایی خوشمزه، آن را خوشمزه نمی‌کند بلکه رنگ و لعاب آن باعث خوشمزه شدن می‌شود. حس دوست داشتن نوعا با بصر اتفاق می‌افتد و تصدیق گزاره‌های عقلی با سمع فعال می‌شود.

«أَ فَلا يُبْصِرُونَ» یک‌جا کار می‌کند و «افلا یسمعون جایی» دیگر. باید در ذهن فرد باران بیاید و آبی جاری شود. با یک «نَسُوق» کلی تصویربرداری را نشان می‌دهد. «نَسُوقُ» در خودش جنبه‌ای دارد که گویی باغبانی آب را باز کرده تا اختصاصا گیاهی رویش پیدا کند.

«إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» در اینجا «حرز» به معنای ارضی است که از فرط آب نخوردن خشک شده است و برای آب له له می‌زند.

سمع را می‌توان با گزاره‌های حقیقی فعال کرد. بصر با تصاویر منفعت بخش و زیبای با حس و با طراوات و برانگیزاننده عواطف، و فتح می‌شود گیر و گورهایی که باید باز شود. و با این‌ها می‌توانیم زندگی خود را از این روی به آن روی کنیم، به برکت سوره سجده.

فتح و فرج

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذينَ كَفَرُوا إيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (۲۹)

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

انتظار فرج، عبادت است. فرج را معادل فتح گرفته‌اند. فرج گشایش است.

«فرج» معنایی اعم از فتح دارد. در فتح دقیقا به در بسته شده، اشاره دارید و نسبت به فرج خیلی کاربردی‌تر می‌شود. مثل اینکه بگویند برای ظهور امام زمان باید یکسری موانع را برطرف کنی و این انتظار فرج است. در فرج، فتح هم

هست اما باید کلیدهای مختلف را امتحان کنی. فتح عملیاتی‌تر است و نیاز به مانع‌شناسی دارد و این خیلی مهم است که انسان در زندگی‌اش انتظار فتح را بکشد و ببیند در زندگی‌اش مشخصا کجاهای کارش گیر دارد.

بنظر می‌رسد نقطه عیب ما این است که نوعا فرج می‌خواهیم. دل‌مان می‌خواهد زندگی‌مان به راه باشد اما اگر فتح را می‌خواستیم دقیقا به سراغ آسیب شناسی می‌رفتیم و می‌گفتیم از کدام در می‌خواهی وارد شوی که بسته است تا بگویم کدام کلید را بیاوری! یک مرتبه، نماز باران، باب فتح می‌شود. ما برای مردم یمن می‌توانیم دعا کنیم و دعای ما کلید فتح آنها شود. مثلا ملائکه‌ای را بفرستد که در دل آنها رعب ایجاد کند و با این رعب فتح ایجاد شود. ما نباید خیلی چیزها را دست کم بگیریم. شما بگو کجا در بسته است، تا بگویم چه باید بکنی! لیست کن و تفصیل بده. عملیاتی این جمله که «انتظار فرج، عبادت» است، می‌شود اینکه این‌ها را به محل‌های گیر تبدیل کنید و بعد برای حل آن‌ها برنامه‌ریزی کنید.

انتظار

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُون» اتفاقا به نظر می‌رسد باید مفهوم انتظار را از کفار یاد گرفت چراکه اگر آنها در انتظارشان قوی نبودند، اینقدر تقلّا نمی‌کردند! در اثر داشتن امر انتظار است که این‌قدر خودشان را فعال نگه داشته‌اند. انتظار دارند که سرپا هستند!

انتظار یعنی اینکه بین عمل و گشایش در آن فاصله است و باید آن‌قدر در عملی استمرار بدهی تا آن گشایش اتفاق بیافتد. انتظار مفهومی است معادل صبر و پایداری و نه به معنای درنگ، بلکه با فهم مشکل و یافتن کلید، باید در انداختن این کلید تا باز شدن آن، صبر کرد. اینکه کسی دست از حرکت بردارد به آن انتظار نمی‌گویند. انتظار با نظر مرتبط است و از قوای درونی انسان است. دقت در این مجموعه آیات، سجده را در فرد قوی می‌کند.

نکاتی از سوره

- اختلال خیال منجر به تعطیلی بصر می‌شود.
- نوعا خطاهای انسان در محل‌های سکنی‌اش ظهور و بروز پیدا می‌کند «يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِم». یعنی نوعا محل تولد خطاها، در خانه است. گویی خطا در آن محل سکونت، ساخته و پرداخته می‌شود و تبدیل به نقشه و محل عملیات می‌شود. خانه مهم می‌شود. شما با ازدواج محل سکونت را انتخاب می‌کنید.
- بیوت قداست می‌یابد. مسکن می‌تواند هلاک شود اما برای بیت قداستی قرار داده شده است.
- محل سکنی انسان‌ها، محل هلاکتشان می‌شود.

- بیت قداستی دارد.
- ممکن است مساکن محل رفت و آمد شود و مبداء هلاکت مسکن است.
- اگر در مسکن سمع و بصر فعال شود، که شده است و در غیر این‌صورت به غفلت می‌گذرد و جلو می‌رود.
- جایگاه نصر و فتح مانند جایگاه تسبیح و حمد است. حتما هر دو با هم ملازم هستند. یکی مقدماتی و دیگری نتیجه‌ای است.
- در ترجمه آیه، آیه را نشانه می‌گیریم اما آنچه در واقع مفهوم آیه است، عمیق‌تر است. برخی آیه را به معنای دلالت می‌گیرند، اشکالی هم ندارد. معنای دقیق می شود اینکه اگر این فرد بخواهد بشنود، اگر آیه نباشد اصلا آن قوا و نیرو در او فعال نمی شود! اگر سمع و بصر بخواهد فعال شود، حتما باید به سبب و واسطه باشد و آیه سبب این فعال شدن است. «آیه» یعنی اینکه فرد به واسطه سببی که اسمش آیه است، توانی را از خود اظهار می‌کند. مثل خود مسکن است. تا چهار دیواری نباشد، سکونت اتفاق نمی‌افتد. این آیه است یعنی این مسکنِ رخ دادن سمع است. در کتاب «تدبر در آیات» فصلی داریم با این عنوان که آیه دلالت دادنی نیست. مانند محل وقوع چیزی است. گوش شما محل وقوع سمع شماست. در این صورت شما باید خود را در معرض رخدادهایی این چنینی قرار بدهید تا بهره ببرید. اگر بهره بردید یعنی این سمع رخ داده است. بروز توان‌مندی شما نسبت به آن رخداد، می‌شود سمع.
- مثلا می‌گوییم مادر آیه است. به وسیله مادرت عواقب تو، به خیر منجر می شود. سبب بهشت رفتن تو می شود. باید نسبت به او فعالانه عمل کند تا به سبب این آیه، نعمت‌هایی به او برسد.

***

شروع سوره مبارکه احزاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱) وَ اتَّبِعْ ما يُوحى‏ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۲) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفى‏ بِاللَّهِ وَكِيلاً (۳) ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ ما جَعَلَ أَزْواجَكُمُ اللاَّئِي تُظاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهاتِكُمْ وَ ما جَعَلَ أَدْعِياءَكُمْ أَبْناءَكُمْ ذلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْواهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)

ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آباءَهُمْ فَإِخْوانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ فِيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵) النَّبِيُّ أَوْلى‏ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلى‏ أَوْلِيائِكُمْ مَعْرُوفاً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً (۶) وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى‏ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً (۷) لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً (۸)

باید برای انسان مهم باشد که به پیامبر خدا (صل الله علیه و آله وسلم) امر شده است. این‌ها مهم‌ترین امرهای قرآن است. با همه عظمتش به او امر می شود! این امرها خیلی عجیب ا ست، «از وحی تبعیت کن!». در واقع، تبعیت از وحی را ارز شمند می‌کند و بالا می‌برد. ای کاش کمی کنجکاو بودیم برای اینکه بفهمیم خدا در گوش رسولش چه گفته است و چنین مرد عظیمی را این‌قدر رفعت داده است.

خداوند در این آیات ا شاره عجیبی می کند به اینکه قلب، مرکز فرماندهی انسان می شود و یک حاکم بیشتر نخواهد داشت.

سوره عجیبی است. بحث متمرکز بودن در این سوره آمده و بحث سوره در مورد جاری شدن فیوضات رحمانی در انسان است. محل این جاری شدن را قلب قرار می‌دهد و یک قلب هم برای عالم امکان قرار می‌دهد به نام رسول.

ان‌شاءالله که بتوانیم با قلب عالم امکان، ارتباط صمیمانه‌ای بگیریم، صلواتی ختم بفرمایید.

توضیحاتی در مورد کتاب زیرکی در میدان انتخاب

- ✓ به دنبال این بودیم که ببینیم انسان زیرک چه انسانی است. متوجه شدیم کسی است که بتواند در محل ضدهای زندگی‌اش، تصمیم بگیرد. همه انحراف‌ها در محل‌های ضد اتفاق می‌افتد.
- ✓ لیستی از روایات را در ذهن داشتیم. آنها را جمع کردیم و به چهل رسیدیم. در نهایت به خطبه متقین امام علی (علیه السلام) رسیدیم که هر آنچه می‌خواستیم بگوییم در آن بو!.
- ✓ این کتاب به افرادی که دارای مسئولیتی هستند، توصیه می‌شوند. مثل مدیر مدرسه‌ای که باید از سویی نظم داشته باشد و از سوی دیگر منعطف.
- ✓ محل‌های قفل را در این کتاب در آورده‌ایم و کلیدهایش را نیز با استفاده از روایات قرار داده‌ایم.

تعجیل در فرج امام زمان(عج) صلوات